

۳

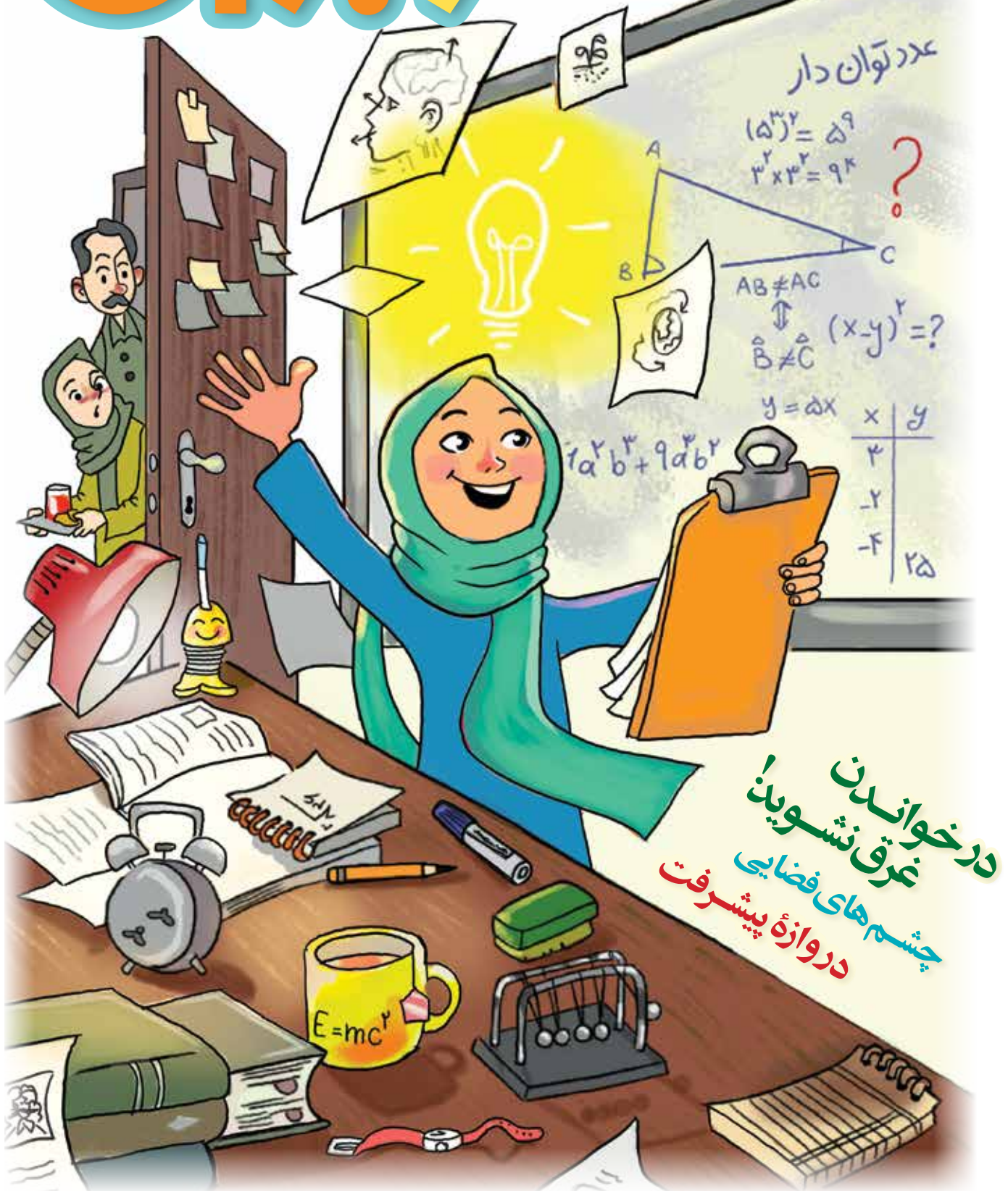
ماهنامه آموزشی و تربیتی برای دانش آموزان دوره اول متوسطه
دوره چهارم و یکم • آذر ۱۴۰۱ • شماره پیاپی ۳۲۴ • ۴۸ صفحه

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



نوجوان

رشد



در خواندن
غرق نشوین!
چشم‌های فضایی
دروازه پیشرفت



خط خطی لحظه‌های



خط رود
در میان دره‌های مه‌زده
یا اشاره‌های بی‌شمار شاخه‌ها
خانه تو را نشان نمی‌دهند
می‌روم قدم قدم
نرم نرم با سکوت
حرف می‌زنم
در هزار توی راه‌های جست‌وجو
کاشف شکوه «اهدنا الصراط» می‌شوم
لحظه‌های خط خطی حباب می‌شوند و می‌پرند
چشم باز می‌کنم
صاف و ساده مثل قطره زلال شبنم شبانه‌ای
محو در سپیده‌زار رشد آفتاب
در حضور تو محاط می‌شوم*
بعد قافیه
تنگ می‌شود، غبار شعر
می‌رود کنار
ناگهان
غرق ذات می‌شوم
دست باز می‌کنم بغل کنم تو را
دَره‌دَره کائنات می‌شوم.

محمدحسن حسینی
تصویرگر: شیوا قاضی

خانواده مجلات رشد همه
تلاش خود را کرده است تا این مجله در
دسترس عموم دانش‌آموزان قرار گرفته و همه
کودکان و نوجوانان میهن عزیز اسلامی مان
امکان تهیه آن را داشته باشند.

قیمت:
۷۲۰۰۰ ریال

* احاطه می‌شوم، مثل همه آفریده‌ها در قلمرو خدا هستم. خداوند
همه جا را فرا گرفته و به همه آفریده‌ها و امور خلقت آگاه است.

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهشی و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

شواری برنامه‌ریزی: مجید عمیق، حبیب یوسف‌زاده، بابک نیک‌طلب، مریم فردی، علی یوسفی، علیرضا نبی، عباس نورآبادی

● نشانی دفتر مجله: تهران/ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳ ● تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷ ● پیامک: ۰۸۹۹۵۹۶-۳۰۰۰
● وبگاه: www.roshdmag.ir
● رایانامه: nojavan@roshdmag.ir ● چاپ و توزیع: شرکت افست

● **ارتباط با ما:** اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید، با شماره تلفن ۱۴۸۲-۸۸۲۰-۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام‌گیر، کد مورد نظر را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا پیام بگذارید. کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۴۱۴
● **دفتر انتشارات و فناوری آموزشی:** به جز رشد نوجوان، مجلات دانش‌آموزی زیر را نیز منتشر می‌کند:
رشد کودک، ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان پایه اول دبستان، رشد نوآموز: برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان، رشد دانش‌آموز: برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دبستان، رشد جوان: برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم / رشد پرهان (نشریه ریاضی دوره دوم دبیرستان) / رشد پرهان (نشریه ریاضی دوره اول دبیرستان).
آرای مندرج در مقاله‌ها، ضرورتاً مبنی بر نظر دفتر انتشارات و فناوری آموزشی نیست و مسئولیت پاسخگویی به پرسش‌های خوانندگان، با خود نویسنده یا مترجم است.

● مدیر مسئول: محمد صالح مدنی
● سردبیر: علی اصغر جعفریان
● مدیر داخلی: زهره کریمی
● ویراستار: بهروز راستانی
● مدیر هنری: کوروش پارسا نژاد
● طراح گرافیک: میترا چرخیان
● دبیر عکس: اعظم لاریجانی

نوجوان

رشد

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

ماهنامه آموزشی - تربیتی
دوره ۴۰۱ و یکم • آذر ۱۴۰۱
شماره پیاپی ۳۲۴ • ۴۸ صفحه
فرهنگی و اجتماعی

دروازه پیشرفت

وقتی انسان به دوروبر خود دقیق بشود، از پیشرفت خیره‌کننده علوم شگفت‌زده خواهد شد. گوشی‌های همراه روزبه‌روز رنگ عوض می‌کنند و به فناوری‌های جدید مجهز می‌شوند. خودروهای پیشرفته را بگو با یک دنیا تجهیزات و امکانات عجیب و غریب که دیگر خودرو نیستند و به فکر سلامتی، امنیت و آسایش ما نیز هستند. «هوش مصنوعی» را دیگر نگو؛ این روزها به همه جا سرک می‌کشد و در علوم پزشکی، کشاورزی، فیزیک، اقتصاد، عمران و ... نقش مؤثر و تعیین‌کننده‌ای دارد. خوب حالا یک سؤال مهم اینجا به‌وجود می‌آید: «به‌راستی دلیل پیشرفت‌های علوم گوناگون چیست؟»

دوست نوجوان، به اعتقاد دانشمندان و متفکران، علت اصلی پیشرفت علوم و حتی یک جامعه، امر مهم پژوهش و تحقیق است. حتی امروزه یکی از شاخص‌های مهم رشد و توسعه هر کشور وسعت و عمق فعالیت‌های تحقیقاتی آن کشور است. خدا را شکر می‌کنیم که کشور عزیزمان، ایران اسلامی، در حال حاضر با افزایش چشمگیر تولیدات تحقیقاتی، در نقطه عطف دستیابی به موقعیت «ابر قدرت علمی» قرار گرفته است و در منطقه حرف اول را می‌زند. حالا وقتش رسیده است.

اگر تو هم دوست داری در پیشرفت خود و کشور نقش داشته باشی، سعی کن روحیه پرسشگری و چرایی را در خودت تقویت کنی. در موضوع‌هایی که علاقه‌مندی، برای خودت سؤال ایجاد کنی و با علاقه و مطالعه موشکافانه، با آزمایش، مشاهده و تفکر، به دنبال پاسخ باشی. بی‌شک جاده پژوهش مثل خیلی از جاده‌ها دیدنی و لذت‌آور است.

علی اصغر جعفریان



- ۱ دروازه پیشرفت
- ۲ سازنده شهر عروسک‌ها
- ۴ هاجر خانم تاجی بالگرد
- ۸ موشک‌های ماهواره‌بر
- ۱۰ سربلند
- ۱۲ آداب خوردن و آشامیدن
- ۱۴ بلندپرواز
- ۱۶ به حسابشان برسید
- ۱۸ ایران در ویتترین
- ۲۰ باران آرامش

کش مکش

- از رو بیاف ... ۲۱
- منفی باف ۲۲
- تو موفق نمی‌شی ۲۳
- رتبه صفر ... ۲۴
- بربینی! ۲۵
- فورشیری در شکم اژدها ۲۶

- جدول ۲۷
- آشنایی با سواد بصری ۲۸
- موزه‌ها ۳۰
- کمک به درختان ۳۲
- نرمش ذهن ۳۴
- چشم‌های فضایی ۳۶
- آن‌چه از جام جهانی نمی‌دانید! ۳۸
- من ریاکار هستم! ۴۰
- روز از نو ۴۲
- در خواندن غرق نشوید! ۴۴
- عصرانه‌تویی ۴۶
- پن کیک ۴۷
- بهشت بهارستان ۴۸



گفت‌وگو با عادل بزدوده

سازنده شهر عروسک‌ها

آلما توکل

مسیر

اگر به عروسک‌های معروف ایرانی، مثل عروسک زیزی گولو، عروسک پسر خاله، عروسک‌های شهر موش‌ها و خانه مادر بزرگه نگاه کنیم، نام عادل بزدوده به عنوان عروسک‌ساز می‌درخشد. بزدوده با خلاقیت و سلیقه خاص خود عروسک‌های ماندگاری ساخته است. او فارغ التحصیل رشته نمایش عروسکی از دانشکده هنرهای نمایشی «دانشگاه هنر تهران» و استاد دانشگاه است. او در مسیر هنری‌اش خاطرات خوشی را برای نسل‌های گوناگون ساخته است. بزدوده از عضویت در «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» تا بزرگسالی‌اش را با حوصله و اشتیاق برای ما تعریف می‌کند که شنیدن آن مثل دیدن عروسک‌هایش لذت‌بخش است.



کودکی

در سال ۱۳۴۶-۱۳۴۵ عضو مرکز شماره ۲ «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» شدم. بچه جنوب تهران هستم، سمت خیابان گمرک. به «مدرسه شهرام» می‌رفتم. یک روز دیدیم کنار مدرسه ساختمانی می‌سازند. برایمان جالب بود که ببینیم فضای خالی قرار است چه شکلی شود. از طرفی خوش حال بودیم که در حال جمع‌آوری یک خرابه هستند، و از طرف دیگر ناراحت بودیم که محل بازی ما داشت از دست می‌رفت. بعد که ساخته شد، از طرف مدرسه به ما گفتند می‌توانید عضو کانون شوید. در عمرمان این همه کتاب ندیده بودیم و هاج و واج مانده بودیم. سرپرست کتابخانه توضیح داد چطوری می‌توانیم کتاب به امانت ببریم. در محله کارگری ما، بچه‌ها در هفته فقط می‌توانستند دوزار پول توجیبی داشته باشند و قدرت خرید کتاب را نداشتند. اینکه انبوه کتاب‌ها در اختیار ما قرار



بنیان‌گذاران تئاتر عروسکی در ایران، به من گفتند تو لوح زرینی داری و در نمایش عروسکی می‌درخشی. نمایشی از من به نام «حادثه‌ای در شهر عروسک‌ها» دیده بودند. این نمایش را امسال بعد از ۵۰ سال دوباره اجرا کردم. از همان موقع علاقه‌ام به دنیای عروسکی بیشتر شد و لیسانس عروسک‌سازی را هم گرفتم. بیش از ۳۰ سال تجربه آموزش نمایش عروسکی دارم. استاد دانشگاه شدم و تا امروز هم سر کلاس تدریس می‌کنم.

خانواده هیچ وقت مرا تحت فشار قرار نداد. گفتند هر چه دوست داری انتخاب کن. از آن‌ها بسیار سپاسگزارم که اجازه دادند آنچه را که دوست دارم دنبال کنم.

عروسک‌سازی

برای هر فیلم و سریالی مدت‌ها صحبت می‌کردیم که این برنامه قرار است برای کدام مخاطبان پخش شود و باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد. همه این‌ها به خاطر رسیدن به یک نگاه مشترک بود؛ اینکه برای چه جایی و با چه پیامی می‌خواهیم کار کنیم. عروسک‌های پسرخاله، مخمل و زیزی گولو را هم به همین شیوه ساختیم.

ما وقتی برای فیلم یا سریالی عروسک می‌سازیم، معمولاً همه عروسک‌ها فانتزی هستند. تنها شخصیتی که بر اساس هویت واقعی توانستیم کار کنیم، شخصیت مادر بزرگ در سریال «خانه مادر بزرگه» بود. خانم ریزه‌میزهای به نام ننه حلیمه در ده «بششم»، پنج کیلومتر بعد از بندر انزلی به سمت آستارا زندگی می‌کرد که در ۱۱۰ سالگی فوت کرد. وارد حیاطش که می‌شدیم، مجموعه‌ای از حیوانات، مثل سگ، گربه، گاو، مرغ، خروس و جوجه را می‌دیدم. وقتی می‌آمد همه حیوانات دور و برش می‌چرخیدند. در حیاطش صلح و صفا بود. چند عکس از ننه حلیمه گرفتیم. بسیار جدی و مهربانی بود و مهربانی را از نگاه و بیانش می‌توانستیم بفهمیم. وقتی حیوانات خطایی می‌کردند، متوجه می‌شدند ننه حلیمه ناراحت شده است. در شرایط جنگ ایران و رژیم بعثی عراق این سریال را ساختیم که هم‌بستگی ایجاد کند.

گرفت، خیلی جالب بود. اولین کتابی که امانت گرفتیم «اتم» از آیزاک آسیموف یا همان اسحاق عاصم اف بود که فیزیک‌دان بزرگی در دنیاست. داستان‌های علمی را از زبان این محقق و پژوهشگر می‌خواندیم. تشنه دوباره خواندن شدم. این کتاب به مذاق من خوش آمده بود. در کانون کتاب را به مدت یک هفته می‌توانستیم نگه داریم. امانت کتاب را تمدید کردم. باز هفته بعد می‌خواستم تمدید کنم که کتابدارها گفتند کتاب‌های دیگری هم هست، آن‌ها را ببر و اتم را همین جا می‌توانی بخوانی.

آشنایی من با ادبیات کودک و نوجوان ایران و جهان، در کنار مربیان بسیار مهربان و ایثارگر و از جان گذشته، در اینجا میسر شد. صداقت و دوستی را در کتابخانه می‌دیدم. از مدرسه و خانه مستقیم به کانون می‌رفتم. به این ترتیب با ادبیات شعرگونه و رمان‌نویسی آشنا شدم در واقع مسیر هموار شد.

نوجوانی

وقتی به سن ۱۶-۱۵ سالگی رسیدم، اشتیاق ما برای استفاده از کتابخانه کانون به عالی‌ترین حدش رسیده بود. یک گروه منتخب ۹ تا ۱۲ نفره بودیم که تمام فضای کتابخانه از شعر خوانی و خلاصه‌نویسی و تحلیل قصه را بر عهده ما گذاشتند. ما پیشرفت کردیم، روزنامه طراحی کردیم و طوری شد که دست به نوشتن زدیم. در دوران نوجوانی گرایش ما به اجرای نمایش زیاد شد. چند نمایشنامه ایرانی و خارجی، در کتابخانه داشتیم که همه را خواندیم.

اتفاق فرخنده‌تر این بود که در سال ۱۳۵۰ مرکز تولید تئاتر کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان شروع به کار کرد. در این فضا تئاتر آموزش دیدیم. با ما طوری کار کردند که کار گروهی و مسئولیت‌پذیری را یاد بگیریم. از تهران ۱۱۰ نفر انتخاب شدیم که نمایش عروسکی را زیر نظر دان لافون شروع کنیم. در کنار بازیگری، نمایش عروسکی هم کار می‌کردیم. اردشیر کشاورزی و دان لافون، از



هاجر خانم ناجی بالگرد

احمد عربلو

همه چیز در یک چشم به هم زدن مثل برق و باد گذشت. محله قدیمی کنار فرودگاه ... کوچه‌های خاکی و زمین‌های بزرگ خاکی فوتبال که غروب‌ها پاتوق بچه‌های محل بود، و کنار همه تلخی‌ها و شادی‌ها، عشق به نوشتن و روزنامه‌نگاری که در وجودم موج می‌زد. شنیده بودم که برای روزنامه‌نگار و نویسنده هر اتفاقی می‌تواند دستمایه نوشتن یک داستان و یا گزارش باشد.

یک روز این خبر در مدتی کمتر از نیم ساعت در تمام محله پیچید: «هاجر خانم، یکی از پیرزن‌های محله، بالگردی را که چهار سرنشین داشت، از سقوط حتمی نجات داد!»

خبر بسیار جالب بود. خبری که نظیر آن را در هیچ روزنامه و مجله‌ای ندیده بودم. شاید آن روز من بیشتر از همه از شنیدن این خبر خوش حال و هیجان‌زده شدم. فکر کردم یک پیرزن ممکن است بتواند گریه‌ای را از دست موش‌ها نجات بدهد، اما نجات دادن بالگرد چیزی نیست که به سادگی بتوان

داستان
ماه

تصویرگر: سید میثم موسوی



از کنار آن گذشت!

آن هنگام من گزارشگر روزنامه دیواری مدرسه بودم. روزنامه‌ای که خوانندگان در تمام آن مدرسه شلوغ، فقط تعدادی از بچه‌های درس خوانی بودند که عادت داشتند هر جا نوشته‌ای می‌بینند، حتماً نگاهی به آن بیندازند؛ والا حتی خود ما تهیه‌کنندگان روزنامه دیواری هم می‌دانستیم که روزنامه‌مان ارزش نگاه کردن هم ندارد؛ چه رسد به مطالعه کردن! بنابراین حق داشتم که با شنیدن این خبر هیجان‌زده شوم و از شدت شوق بالا و پایین بپریم و معلق بزنم!

خبری به این عجیب و غریبی می‌توانست منشأ یک گزارش هیجان‌انگیز شود: «گزارش چگونگی نجات بالگرد توسط یک پیرزن!»

بدون شک اگر می‌توانستیم به طور دقیق و کامل جزئیات و چگونگی این عملیات شجاعانه را تهیه کنیم، برای کسب آبروی روزنامه‌مان خیلی خوب می‌شد. چون مطمئن بودم که همه شاگردا برای خواندن این گزارش هم که شده است، به سراغ روزنامه خواهند رفت.

بلافاصله بعد از شنیدن خبر، برای پی‌بردن به چگونگی ماجرا و تهیه گزارش به طرف محلی که می‌گفتند بالگرد و سرنشینان آن هنوز در آنجا هستند به راه افتادم.

تصمیم گرفته بودم که از همان آغاز خیلی مرتب و منظم به کار پردازم. بالگرد در تنها زمین فوتبال خاکی و بزرگ محله فرود آمده بود. محله ما نزدیک فرودگاه بود و هر روز چندین و چند هواپیما و بالگرد از فراز آن می‌گذشتند.

بالگردی که هاجر خانم آن را نجات داده بود، درست وسط زمین فوتبال نشسته بود. چهار نفر نظامی سرنشین بالگرد کنار آن ایستاده بودند و با هم صحبت می‌کردند.

مردم از کوچک و بزرگ دور زمین فوتبال حلقه زده بودند و با تعجب به بالگرد نگاه می‌کردند؛ درست مثل اینکه یک مسابقه فوتبال را نگاه کنند. چشم‌های مردم با تعجب به بالگرد دوخته شده بود. انگار باورشان نمی‌شد که این بالگرد بزرگ از نوع همان‌هایی که هر روز ده‌ها بار از فراز آسمان محله عبور می‌کنند.

چند مرد قوی‌هیکل داخل زمین شده بودند و سعی می‌کردند از نزدیک شدن بیش از اندازه مردم به بالگرد جلوگیری کنند. صدای «هُل نده» از دور تا دور زمین فوتبال شنیده می‌شد.

چهار سرنشین بالگرد بدون توجه به انبوه مردمی که چهارچشمی آن‌ها را زیر نظر داشتند، همچنان مشغول صحبت با یکدیگر بودند.

من احتمال دادم که آن‌ها سر این موضوع بحث می‌کنند که چگونه می‌توانند از هاجر خانم که جان آن‌ها را نجات داده است تشکر کنند! اولین کار عملی من بعد از مشاهده اوضاع و احوال

این بود که بروم با سرنشینان بالگرد صحبت کنم. اما موفق به این کار نشدم، چون همان‌طور که سرگرم پیدا کردن راهی از میان دیوار آدم‌ها به درون زمین بودم، ناگهان یک خودروی نظامی پر از سرباز کنار زمین فوتبال ایستاد و سربازها با عجله پایین ریختند و در فاصله کوتاهی همه را از محوطه اطراف بالگرد دور کردند. با این وضع دیگر کوچک‌ترین امکانی وجود نداشت که بتوانم با سرنشینان بالگرد صحبت کنم.

اما به هر حال ظاهر حادثه از صحبت‌های مردم مشخص بود:

نجات بالگرد یک ساعت قبل از ظهر انجام گرفته بود. آن هنگام کسی داخل زمین بازی نمی‌کرد.

ماجرای این قرار بود که بالگردی هنگام پرواز، درست در آسمان محله، دچار نقص فنی می‌شود و به این سو و آن سو انحراف پیدا می‌کند. حتی یک‌بار بالگرد آنقدر پایین می‌آید که به یکی از ساختمان‌های بلند برخورد و گوشه‌ای از آن را خراب می‌کند. صاحب خانه مزبور هم کنار زمین بود و برای هر کسی که جلوییش سبز می‌شد، جزئیات برخورد بالگرد به خانه‌اش را با هیجان و ناراحتی تمام تعریف می‌کرد.

خلبان بالگرد دستپاچه می‌شود و نمی‌داند چه کار کند.

اتفاقاً در همان لحظات، هاجر خانم زنبیل به دست در حال عبور از وسط زمین فوتبال بوده است.

او همین که بالگرد را می‌بیند، متوجه موضوع می‌شود و بلافاصله پارچه‌ای بر می‌دارد و آن را پروانه‌وار دور سرش می‌چرخاند و داد می‌زند که: «آهای ... بیایید این طرف ... اینجا صاف است. می‌توانید اینجا روی زمین بنشینید ... زود باشید بیایید این طرف ...»

خلبان بالگرد هم به محض دیدن هاجر خانم که به او علامت می‌داده است، متوجه زمین فوتبال می‌شود و با زحمت زیاد بالگرد را سالم وسط زمین فوتبال می‌نشانند و همگی نجات پیدا می‌کنند.

حالا فقط یک کار باقی مانده بود و آن پیدا کردن هاجر خانم و ترتیب دادن یک مصاحبه درست و حسابی با او بود تا گزارش تکمیل شود. بعد از مدتی جست‌وجوی کوچه به کوچه، بالاخره خانه هاجر خانم را پیدا کردم و بعد از هزار جور توضیح در مورد کارم و شرح دادن اینکه من خبرنگار روزنامه دیواری هستم و غیره، جواز ورود به داخل خانه را از عروس و نوه هاجر خانم دریافت کردم و خدمت ایشان رسیدم.

هاجر خانم پیرتر و ضعیف‌تر از آن بود که من تصور کرده بودم.

عصای بلندی را در کنارش دراز کرده بود و همان‌طوری که تسبیح در دستانش می‌چرخید، در حال چرت‌زدن بود. لب‌های بسته‌اش که به طرف بالا قوس پیدا کرده بود، حالت خشنی به چهره‌اش می‌داد.

یکی از نوه‌های هاجر خانم محتاطانه جلو رفت و در گوش او با صدای فریاد گونه‌ای توضیحاتی در مورد من داد.

هاجر خانم از دیدن من اصلاً متعجب نشد. فقط خیلی جدی با دقت نگاهی به سر تا پایم انداخت. یکی از نوه‌های هاجر خانم اشاره کرد که حالا می‌توانم صحبت کنم.

گلویم را صاف کردم و با حالت رسمی گفتم: «خیلی ببخشید هاجر خانم! شما امروز تقریباً نزدیک ظهر، یک بالگرد را از سقوط حتمی نجات داده‌اید. لطفاً کمی در این مورد توضیح بدهید و بگویید که چطوری این کار مهم را انجام دادید؟»

هاجر خانم چند لحظه مرا نگاه کرد. بعد عصایش را آرام آرام به طرفم دراز کرد و سر آن را به گردنم انداخت و مرا به طرف خودش کشید. فکر کردم با این کار می‌خواهد زورش را به رخ من بکشد. مجبور شدم چهار دست و پا به طرف او بروم و کنارش بنشینم.

نوه‌های هاجر خانم زدند زیر خنده. از این حرکت هاجر خانم خیلی تعجب کردم و سخت ناراحت شدم. اما قبل از اینکه چیزی بگویم، هاجر خانم با صدای زیر و نیمه لرزانی گفت: «تو پسر کی هستی؟»

اسم پدرم را گفتم.

گفت: «پدرت را نمی‌شناسم. اگر می‌شناختم خیلی خوب می‌شد. به او می‌گفتم که تو را به جای فرستادن به مدرسه به دیوانه‌خانه بفرستد.»

با این حرف یک‌دفعه یکه خوردم. خیلی محترمانه گفتم: «ببخشید خانم، شما حق ندارید از این حرف‌های اِهانت آمیز به من بزنید. من اجازه نمی‌دهم که ...»

ناگهان هاجر خانم عصایش را بلند کرد و محکم توی سرم کوبید و داد زد: «ساکت! تا نگفتم حرف نزن!»

گفتم: «شما نباید مرا بزنید. من خبرنگار روزنامه هستم! نیامده‌ام اینجا که شما مرا بزنید.»

بیشتر بخوانیم

آتشگاه

این کتاب قصهٔ پسر نوجوانی به نام «حبیب» است که در روستای بلوطک زندگی می‌کند. در این روستا، خان را روباه خطاب می‌کنند؛ اما اگر آدم‌هایش این کلمه را بشنوند، مردم را فلک می‌کنند. حبیب و دوستش و تصمیم می‌گیرند خانهٔ خان را آتش بزنند؛ اما در این میان حبیب خواسته و ناخواسته درگیر ماجراهایی هیجان‌انگیز و خطرناکی می‌شود.

مؤلف: احمد مدقق

ناشر: مباد

سال چاپ: ۱۴۰۰

تلفن: ۰۲۱۸۸۳۲۷۷۸۳



هاجر خانم گفت: «خوب گوش کن بچه‌جان! این نوه‌های مرا که می‌بینی دور نشسته‌اند، یکی از یکی بازگوش‌تر هستند. اگر کمی میدان به آن‌ها بدهم همدیگر را می‌خورند! خیلی وقت‌ها مرا عصبانی می‌کنند، با این حال من باید روزی صد هزار مرتبه خدا را شکر کنم که لاف‌ل خنگ نیستند. یعنی حتی اگر خود من هم به آن‌ها بگویم که بالگرد را نجات داده‌ام، به این زودی‌ها باورشان نمی‌شود.»

گفتم: «ببخشید خانم، اگر می‌خواهیم دائماً از این حرف‌ها بزنید و با عصایان توی سر من بکوبید من همین حالا بلند می‌شوم و می‌روم.»

هاجر خانم ابروهایش را در هم کشید و نگاهی به نوه‌هایش (که نیششان تا بنا گوش باز بود) انداخت و بعد رو به من کرد و گفت: «کجا بروی؟ مگر نیامده‌ای اینجا که من برایت تعریف کنم چه جوری بالگرد را نجات داده‌ام؟ خب بنشین تا برایت تعریف کنم. تعریف کردن چنین چیز جالبی ارزش آن را هم دارد که چند تا عصا توی سر آدم بخورد!»

دیدم راست می‌گوید. از وضعی که هاجر خانم برایم به وجود آورده بود خجالت می‌کشیدم و ناراحت بودم، با این حال فکر کردم که اگر کمی دیگر طاقت بیاورم و جریان واقعه را از زیر زبانش بیرون بکشم، خیلی خوب خواهد شد.

هاجر خانم به یکی از نوه‌هایش دستور داد میوه بیاورد و از من پذیرایی کنند. بعد انگار که من یکی از نوه‌هایش باشم، خیلی خودمانی گفت: «سعی کن پسر خوبی باشی. من گاهی وقت‌ها که نوه‌هایم عصبانی‌ام می‌کنند، با عصا کتکشان می‌زنم. چون تو راهم به اندازهٔ نوه‌هایم دوست دارم، مجبورم اگر وسط حرفم بپری و عصبانی‌ام کنی، با عصا بزنم. حالا بگو ببینم تو از کجا می‌گویی که من بالگرد را نجات داده‌ام؟»

— همه می‌گویند ... همهٔ بچه‌ها می‌گویند.

— فقط به خاطر همین؟! خب پس اگر همه بگویند که من مثلاً روزی سه تا گاو می‌خورم و یا می‌توانم با زور بازوهایم سه تا گاو را خفه کنم و یا اینکه مثلاً می‌توانم سه تا گاو را وادار کنم که پرواز کنند، لابد باور می‌کنی و زود می‌آیی اینجا که حرف‌های مرا گوش بدهی و در کتاب چاپ کنی.

— کتاب نه خانم، روزنامهٔ دیواری مدرسه.

باز هم یکی دیگر با عصایش روی سرم زد. این یکی با اینکه آرام‌تر از ضربهٔ قبلی بود، اما چون درست روی جای ضربهٔ اول خورده بود، درد شدیدی گرفت.

— ساکت!

خودم را کمی عقب‌تر کشیدم تا شاید از تیررس ضربه‌های هاجر خانم در امان باشم. ولی هاجر خانم دوباره سر عصایش را روی یقهٔ پیراهنم گیر داد و مرا به طرف خودش کشید.

نوه‌های هاجر خانم زیر زیر کی می‌خندیدند. هاجر خانم ادامه داد: «بعضی از شما بچه‌ها راستی راستی کم عقل هستید! منتظرید

هستم آن‌ها شایع کرده‌اند که من چادرم را بالای سرم چرخانده‌ام و به بالگرد علامت داده‌ام که روی زمین فوتبال بنشیند. خیلی دلم می‌خواهد که آن شیطانک‌های بازیگوش را بگیرم و حسابی با این عصا توی سرشان بزنم...

در این هنگام احساس کردم خواب توی چشمان هاجر خانم دوده است. خیلی خسته به نظر می‌رسید. در این حالت مهربانی غیر قابل وصفی در چهره‌اش موج می‌زد.

دوباره عصایش را کنارش دراز کرد و در حالی که بالش‌های پشتش را جابه‌جا می‌کرد، لبخند زنان گفت: «خب پسر خوب! من خوابم می‌آید. دیگر حوصله ندارم برایت حرف بزنم. تو می‌توانی اینجا بمانی و با نوه‌های من بازی کنی. آن‌ها بچه‌های خوبی هستند. بعد هم اگر با هم دوست شدید می‌توانی روزهای دیگر هم بیایی و با آن‌ها بازی کنی. اما همیشه یادت باشد که نباید زیاد شلوغ کنید. چون اگر عصبانی بشوم با این عصا همه‌تان را تنبیه می‌کنم.»

به این حرف هاجر خانم برای مدتی همگی خندیدیم. هاجر خانم هم خندید. بعد از آن هاجر خانم آرام آرام خوابش برد.

وقتی که از خانه هاجر خانم خارج شدم، توی یکی از خیابان‌های خاکی محله، بالگرد را دیدم که روی یک تریلی بزرگ گذاشته بودند. تریلی زوزه‌کشان در میان هیاهوی بچه‌های قد و نیم قدی که آن را بدرقه می‌کردند، آهسته از محله خارج می‌شد.

چیزی اتفاق بیفتد تا از کاه کوه بسازید. حالا خوب گوش کن تا برایت بگویم. حقیقت این است که من آن بالگرد را نجات نداده‌ام. اصلاً قبل از اینکه آن غول بی‌شاخ و دم پایین بیاید، فکر نمی‌کردم به آن گندگی باشد. نزدیک بود بیفتد روی سرم. اگر کمی دیرتر جنبیده بودم، حالا حتماً مرده بودم و تو نمی‌توانستی با من حرف بزنی»

گفتم: «ولی مگر شما پارچه‌ای را بالای سرتان نچرخانیدید و...»

هاجر خانم گفت: «اگر دلت نمی‌خواهد دوباره با این عصا توی سرت بزنم، ساکت باش و گوش کن! من امروز پیش از ظهر رفته بودم پیاز بخرم. گاهی وقت‌ها که حوصله‌ام سر می‌رود، می‌روم کمی خرید می‌کنم. موقع برگشتن به خانه خواستم از وسط زمین فوتبال رد بشوم تا راهم نزدیک‌تر شود. اما هنوز از زمین خارج نشده بودم که یک دفعه صدای مهیبی بالای سرم بلند شد.

فکر کردم که زلزله شده! اما همین که سرم را بلند کردم آن هیولای لعنتی را دیدم که دارد می‌آید پایین. انگار می‌خواست روی سر من بنشیند! از هولم افتادم روی زمین. زنبیل هم از دستم افتاد. باد بالگرد چادرم را از روی سرم کند و برد روی هوا! هر طوری که بود بلند شدم و با ترس به دنبال چادرم دویدم.

اگر بلایی به سر چادرم می‌آمد آبرویم رفته بود. چون بی‌چادر که نمی‌شد برگردم خانه. چنان گرد و خاکی در زمین به پا شد که نمی‌توانستم قدم از قدم بردارم. نمی‌دانم خداوند توی آن لحظه‌ها چه نیرویی به من داد که توانستم خودم را از مهلکه نجات بدهم. بالگرد غول پیکر هم با سر و صدا روی زمین نشست. از فرق سر تا سرانگشت‌های پایم خاک خالی شده بود. چادرم را که روی زمین افتاده بود برداشتم و با عجله برگشتم خانه...

خوب یادم هست که آن موقع دو تا پسر بچه بازیگوش کنار زمین ایستاده بودند و با خوش حالی دست می‌زدند و شادی می‌کردند. من مطمئن



ده آورد

چند عینی

موشک‌های ماهواره‌بر

جمهوری اسلامی ایران جزو معدود کشورهای دنیاست که صاحب فناوری طراحی و ساخت موشک‌های ماهواره‌بر و پرتاب ماهواره‌های بومی به فضا است. هر چند دشمنان کشورمان با اعمال انواع تحریم‌ها سعی کردند در زمینه‌های اقتصادی و علمی، از جمله در عرصه صنعت هوا - فضا، مانع پیشرفت‌های ایران شوند، اما طی چهار دهه گذشته کشور ما گام‌های بلندی در فناوری دستیابی به فضا داشته که یکی از مؤلفه‌های مهم قدرت در عصر حاضر است.

اکنون جمهوری اسلامی ایران نهمین کشور دنیاست که به‌طور مستقل موفق به پرتاب ماهواره شده است. موفقیت در عرصه پرتاب ماهواره به فضا، در کنار توانایی ساخت موشک‌های دارای برد و اهداف متنوع، از مؤلفه‌های قدرت جمهوری اسلامی ایران است. هر چند «سینا یک»، نخستین ماهواره و کاوشگر فضایی ایران بود که در سال ۱۳۸۴ روی یک موشک ماهواره‌بر روسی به فضا پرتاب شد و با موفقیت در مدار اختصاصی ایران قرار گرفت، اما کشور ما در ۱۴ بهمن ماه سال ۱۳۸۷، با پرتاب کاملاً مستقل نخستین ماهواره تماماً ایرانی به نام «امید» که با موشک ماهواره‌بر «سفیر» به فضا پرتاب شد، وارد باشگاه فضایی جهان شد. بنابراین در تقویم ۱۴ بهمن سالروز صنعت فضایی کشورمان نام‌گذاری شده است.



لحظه پرتاب موشک ذوالجناح

بیشتر بخوانیم

فضا و کیهان

نوجوانان دوست دارند درباره موضوعات مورد علاقه خود اطلاعات دقیق کسب کنند. این کتاب، از مجموعه‌ای چند جلدی، دانشنامه‌ای است درباره فضا و کیهان. محتوای کتاب به صورت باکس‌های اطلاعاتی کوتاه و در عین حال کامل از اطلاعات موضوع خود تشکیل شده است. «آموزش فضانوردان، خطرها و مصیبت‌ها، منظومه شمسی، کیهان و پیداروی در فضا» از جمله مطالب کتاب هستند.

نام مجموعه: دانشنامه کوچک من

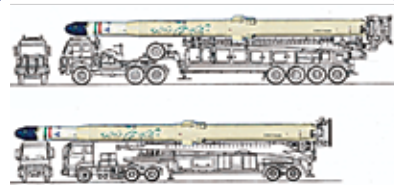
مؤلف: دوزول، پل مترجم: ابراهیم عامل محرابی

سال چاپ: ۱۳۹۸ ناشر: میچکا

تلفن: ۰۲۱۶۱۰۹۴۸۹۴



▼ لحظه پرتاب موشک ذوالجناح



▲ ماشین حمل ماهواره

ماهواره‌های ایران

هر چند این پرتاب‌ها به تثبیت ماهواره در مدار مورد نظر منجر نشدند، اما جمهوری اسلامی ایران به مدار ۵۰۰ کیلومتری دست یافت.

گام سوم: تزریق ماهواره در مدار ۱۰۰۰ کیلومتری با ماهواره‌بر سریر و گام چهارم تسخیر مدار ۳۶۰۰۰ کیلومتری با ماهواره‌بر سروش خواهد بود.

گام‌های باقی‌مانده: تا سال ۱۴۰۷ باید تحقق یابند. البته کشور ایران با استفاده از ماهواره‌بر سه مرحله‌ای قاصد، ساخت صنایع هوا - فضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در آن از سوخت ترکیبی جامد و مایع استفاده شده بود، توانست ماهواره‌های نظامی نور ۱ و ۲ را به ترتیب در اردیبهشت ۱۳۹۹ و اسفند ۱۴۰۰ در مدار ۵۰۰ کیلومتری قرار دهد.

طبق آنچه در «سند جامع علمی کشور»، مصوب دی ماه ۱۳۸۹، و نیز «سند جامع توسعه هوا - فضای کشور»، مصوب دی ماه ۱۳۹۱، آمده است، ایران باید طی چهار گام به توانایی پرتاب و به کارگیری ماهواره در چهار مدار برسد:

گام اول: با پرتاب ماهواره‌های امید، رصد، نوید و فجر، با ماهواره‌بر سفیر و در موقعیت مداری ۳۷۵-۲۵۰ کیلومتری، با موفقیت برداشته شد.

گام دوم: که با چالش‌های فراوان همراه بود، ماهواره‌بر سیمرخ (سفیر ۲) ماهواره‌های پیام، دوستی و ظفر ۱ را به فضا برد و مدار ۵۰۰ کیلومتری مد نظر بود.

ماهواره‌بر ذوالجناح

ماهواره‌بر ذوالجناح یکی از قدرتمندترین ماهواره‌برهای غیرنظامی ایران است که از نظر قدرت بعد از ماهواره‌بر نظامی قاصد قرار دارد. در ذوالجناح هم که موشک ماهواره‌بر سه مرحله‌ای است، از سوخت جامد و مایع استفاده شده است. برنامه فعلی ماهواره‌بر ذوالجناح انجام سه تست زیرمداری و دستیابی به فناوری قدرتمندترین موتور سوخت جامد است که دو مرحله آن در بهمن ماه ۱۳۹۹ و تیر ماه ۱۴۰۱ با موفقیت انجام گرفت.



▲ موشک‌های ماهواره‌بر

سر بلند

ایستاده ام
در مسیر تند بار
در مسیر روزهای انجمار
گرچه در میان این تگرگ و مرگ
برف هست
سوز هست
مثل نبض یک جوانه در دلم
شوق زندگی هنوز هست
هر چه روزگار سفت
من قوی و سفت تر
باشکوه تر
سر بلندتر
درخت تر

مهدی مردانی

جاذبه

جاذبه
اسم دیگر محبت است
رشته ای ظریف بین ما و یک پرنده در هوا
بین قلب ها، نگاه ها
جاذبه،
آب را به میوه های روی شافه می دهد
آفتاب را،
می دهد به دانه در دل زمین
یک پل است؛
مردمان کوچه را به خانه می برد
جاذبه پرنده را به لانه می برد

مهری ماهوتی

رنگ و شعر

رنگ، یک پرنده است
رنگ، یک جوانه است
رنگ، بال شاپرک
رنگ، رودخانه است

رنگ بال می زند
رنگ راه می رود
سمت چاره های دور
رو به ماه می رود

پشمه فسته می شود
رود فسته می شود
زندگی بدون رنگ
زود فسته می شود

رنگ، شعر نیست، رنگ
شور و هال شعر هاست
مثل حس تازه ای
در خیال شعر هاست

رنگ، شعر، رنگ، شعر
این دو راز مبهم اند
از گذشته های دور
رنگ و شعر با هم اند

سرد می شوند، سرد
سنگ می شوند، سنگ
رنگ ها بدون شعر
شعر ها بدون رنگ

سید حبیب نظاری

شاعرانه

تصویر گزین ماهیار متوک

جهان دیگر

دل ندارند تو را، پنهان که تویی
بان نگنبد در آن مکان که تویی

با تو فور شید هُسن، چون سایه
می‌دود پیش و پس، پنهان که تویی

عقل، جان بر میان به فرمت تو
می‌شابد به هر کراں که تویی

تو جهان دگر شدی از لطف
هم تو سلطان بر آن جهان که تویی

تو بر آتی که بانم آن تو است
من که «خاقانی ۴»، بر آن که تویی

خاقانی شروانی

هنوز

سلام آفتاب!

اگر به کوه می‌روی
- سراغ صفره‌های بی‌شکست -

بین
کلی که دوست دارمش
هنوز
کنار چشمه هست؟

بابک نیک‌طلب

سفر تادریا

من سنگ بودم
افتاده در راه

یا در عمیق دره‌ای فشک
بازو به بازوی کون‌ها

یک صفره سفت
دور از همه
تنهای تنها...

وقتی که چشم تو در فشید
بر سنگ‌ها، بر صفره تابید

چرنت‌گر فتم
رودی شرم
سیال و جاری
رودی که از یک راه طولانی گذر کرد
رودی که تا دریا سفر کرد

طاهره شهابی

بیشتر بخوانیم

روح سبز ما! بهار ما! سلام

این کتاب شامل مجموعه‌ای از اشعار شاعران کشورمان است که با عناوینی همچون: «آفتابی دیگر»، «مثل خنده پدر»، «دست‌های ما» و «دستی که بوی جبهه می‌داد»، و... از زبان فرزندان ایران اسلامی برای رهبری مهربان سروده شده است.

مؤلف: سید احمد

میرزاده

سال چاپ: ۱۳۹۸

ناشر: به‌نشر

تلفن: ۰۲۱۸۸۹۶۰۶۲۰



آداب خوردن و آشامیدن

زندگی
رسم

حسین امینی پویا

صبحانه را با آرامش و در فرصت مناسب میل کنید. برای این کار کافی است چند دقیقه زودتر از خواب برخیزید. متأسفانه یکی دیگر از اشتباهات رایج میان بسیاری از نوجوانان نخوردن صبحانه است، در حالی که صبحانه مهم‌ترین وعده غذایی به حساب می‌آید. خوردن شام را نیز باید جدی گرفت و نباید آن را به هیچ بهانه‌ای کنار گذاشت. پس خوابیدن با شکم گرسنه و خالی به هیچ وجه توصیه نمی‌شود.

فاصله‌گذاری غذا با خواب

برای اینکه خواب راحتی داشته باشیم و معده در حالت مناسبی باشد، بهتر است بین غذا خوردن و خوابیدن، دست کم یکی دو ساعت فاصله بیندازیم. حواستان باشد که خواب راحت و دیدن رؤیاهای شیرین ارتباط مستقیمی با زمان و نوع غذا خوردن پیش از خواب دارد. پس شام نباید سنگین و پر حجم باشد.

پاکیزه و بهداشتی بودن غذا

اگر تغذیه عامل مهمی در حفظ و ارتقای سلامت در تمام طول دوران زندگی است، پس بهداشت آن از اهمیت بالایی برخوردار است. از همین رو خوراکی‌هایی که مصرف می‌شوند، باید از هر نظر پاکیزه و سالم و از آلودگی‌ها دور باشند. این چیزی است که در تعالیم دینی بر آن تأکید شده است. در قرآن مجید، آنجا که داستان «اصحاب کهف» را نقل می‌کند، آمده است آن‌ها وقتی یکی از افراد را از میان خود مأمور خرید غذا می‌کنند، توصیه و تأکیدشان چنین است که بنگرد کدام یک از فروشنده‌ها غذای پاک‌تری دارد و از او خرید کند: «فلینظر آتوها ازکی طعاما» (سوره کهف، آیه ۱۹).

شستن دست‌ها پیش و پس از غذا

در این مورد تأکید بر شستن دو دست است. البته چه بهتر که این کار در قالب وضو انجام شود. رسول خدا - درود خدا بر او و بر آتش باد - می‌فرماید: «ای علی، وضو (شستن دست‌ها) پیش و پس از غذا مایه سلامت تن و برکت در روزی است» (الحیاء، جلد ۱، ص ۳۴۶).

و توصیه شده است که وقتی برای غذا خوردن دست‌ها را می‌شویم، آن‌ها را با چیزی خشک نکنیم.

خوب و کامل جویدن غذا

غذا باید خوب جویده و با بزاق دهان مخلوط شود. باید بدانیم هضم از دهان آغاز می‌شود. جویدن باعث نرم شدن و رقیق شدن مواد غذایی و ممکن‌سازی احساس مزه غذا و حفاظت مخاط دهان

پر خوری نکردن

در هیچ کاری نباید افراط کرد، پس در خوردن نیز به قول معروف نباید خودکشی کرد. در تعالیم دینی نیز آمده، قبل از سیر شدن بهتر است دست از غذا خوردن بکشیم. امام علی (ع) فرموده است: «هرکس در خوردن اندازه نگه دارد، تندرستی‌اش فزونی می‌گیرد و اندیشه‌اش سالم می‌ماند (میزان الحکمه، جلد اول، ص ۱۱۶).

بله اندازه نگه داشتن در خوراک به اندیشه و سلامت بدن کمک می‌کند. ذهن و بدن هر دو مهم‌اند و سلامتشان به هم ربط دارد که گفته‌اند: «عقل سالم در بدن سالم است.» می‌بینید، منظور از این توصیه کم خوردن نیست، بلکه رعایت اعتدال و اندازه نگه داشتن است. به قول سعدی (علیه الرحمه):

نه چندان بخور کز دهانت بر آید

نه چندان که از ضعف جانت بر آید

(گلستان، باب سوم، در فضیلت قناعت)

متأسفانه هستند نوجوانانی - به خصوص در میان دختران - که به زعم خود برای داشتن هیכלی لاغر و به اصطلاح مانکنی، کمتر از مقدار نیاز غذا می‌خورند. در حالی که این کار باعث کمبود مواد مغذی می‌شود و آنان را به ویژه در آینده درگیر مشکلات جسمی و روحی متعدد می‌کند. بدن در دوران نوجوانی در حال رشد است و به همین دلیل بسیار مهم است که نوجوانان از رژیم غذایی سالم و کافی و متعادل پیروی کنند تا بتوانند انرژی و مواد مغذی لازم را دریافت کنند.

صبحانه را مهم دانستن

و ترک نکردن شام

در میان وعده‌های سه گانه، صبحانه را باید مهم بدانید. طوری برنامه‌ریزی کنید که همیشه

آداب نوشیدن آب

درست است که نوشیدن آب یکی از ساده‌ترین کارهای دنیاست، تا جایی که در فارسی هر کار ساده‌ای را به آب خوردن تشبیه می‌کنیم. اما بدانیم همین کار ساده هم برای خودش آدابی دارد.

■ در آب خوردن نباید زیاده‌روی کرد. متأسفانه این باور غلط در میان مردم وجود دارد که همه باید روزانه حداقل هشت لیوان آب بنوشند. این باور هیچ پایه و اساس علمی ندارد. این کار می‌تواند حتی به آسیب‌رسیدن به بدن منجر شود. قاعدهٔ عمومی آن است که اگر انسان تشنه شد، آب بنوشد؛ در غیر این صورت نیازی به نوشیدن آب نیست. در انسان سالم، تشنگی نشانهٔ نیاز بدن به آب است.

■ از نوشیدن آب خیلی سرد، به‌خصوص در هوای گرم، باید پرهیز کرد.

■ از انداختن یخ در ظرف آب باید خودداری کرد. برای خنک کردن آب می‌توان آن را داخل یخچال نگهداری و از آن استفاده کرد.

■ بین غذا نباید آب خورد. این کار موجب رقیق شدن آنزیم‌های گوارشی و بروز اختلال در کار هضم و جذب مواد غذایی می‌شود.

می‌شود. غذا را باید با تأنی خورد و هر لقمه را خوب جوید! از همین‌رو زیاد و طولانی نشستن سر سفره و با حوصله خوردن از مستحبات شمرده شده است.

البته روشن است که طولانی نشستن بر سر سفره به معنی زیاد خوردن نیست. چون در موارد بسیار دیگر فرموده‌اند که پرخوری نباید کرد. این دو دستور توأمان نشان آن است که طول دادن به خاطر خوب جویدن است نه زیاد خوردن.

حتی‌المقدور در حال نشسته غذا خوردن

از غذا خوردن هنگام راه رفتن و نیز ایستاده غذا خوردن باید پرهیز کرد. کفش‌ها را نیز باید از پاها درآورد و راحت نشست. موقع راه رفتن خون متوجه پاها و عضلات مربوط به راه رفتن می‌شود، در حالی که زمان غذا خوردن، این معده است که به خون بیشتر نیازمند دارد و معلوم است که در صورت غذا خوردن هنگام راه رفتن، هیچ کدام از آن‌ها نمی‌توانند نیاز خود را کامل برطرف کنند.

از امام صادق - درود خدا بر او باد - نقل شده است: «هنگام غذا خوردن راه مرو، مگر آنجا که ناچار به این کار باشی» (مفاتیح‌الحیاه، ص ۱۴۳).

و نیز پیامبر - درود خدا بر او و خاندانش باد - فرموده است: «کفش‌هایتان را به وقت خوردن از پا درآورید، زیرا مایهٔ راحتی پاها می‌شود و سنت زیبایی است» (همان، ص ۱۴۴).

غذا خوردن با هم و در کنار هم

تا جایی که امکان دارد در کنار خانواده غذا بخورید. غذا خوردن در جمع خانواده مفهومی فراتر از رفع گرسنگی دارد و باعث همدلی، همراهی و تقویت رابطهٔ خانوادگی می‌شود. رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش باد - می‌فرماید: «محبوب‌ترین غذا نزد خدا آن است که دست‌ها بر آن بسیار باشد. جمعی غذا بخورید و پراکنده نباشید؛ چرا که برکت در اجتماع است» (مفاتیح‌الحیاه، ص ۱۴۷).

دورریز غذا و اسراف نداشتن

بخشی از این کار با مراقبت از حجم غذایی که در بشقاب‌تان قرار می‌گیرد، قابل انجام است. لزومی ندارد که ابتدا ظرف‌تان را پر کنیم. عادت کنید بار اول برای خودتان کم غذا بکشید و اگر خوردید و دیدید همچنان میل دارید، دوباره برای خودتان کمی دیگر بکشید. به هر حال باید قدردان نعمت‌های الهی بود و از اسراف پرهیز کرد.

روایت شده که پیامبر - درود خدا بر او و خاندانش باد - نیز همیشه ته ظرف‌شان را تمیز می‌کردند.

فرمانده من

اصغر فکور

شهید علی اکبر شیرودی

بلند پرواز

عکسی که گوشهٔ صفحه بود. پدر بزرگ سرش را خم کرد و بادقت به عکس خیره شد. پرسیدم: «این شهید را می‌شناسی؟» دیدم چشم‌هایش را بست و نفس عمیقی کشید. وقتی چشم‌هایش را باز کرد، اشک‌هایش را دیدم. هیچ وقت از نزدیک اشک‌های پدر بزرگ را ندیده بودم. این بار با تردید پرسیدم: «پدر بزرگ شما این شهید را می‌شناسی؟» چند بار سرش را تکان داد و گفت: «بله عزیزتر از جانم، می‌شناسم! وقتی جوان‌تر بودم، بیشتر هم‌سن و سال‌های من آرزو داشتند، مثل

دیروز که نشسته بودم و به عکس‌های شهدای هشت سال جنگ تحمیلی و دفاع مقدس نگاه می‌کردم، یکهو متوجه سایه‌ای شدم. سرم را بالا گرفتم و پدر بزرگ را دیدم. لبخند زدم و گفتم: «بابا بزرگ این شهید را می‌شناسی؟» همین‌طور که به عکس‌ها خیره شده بود، چند لحظه سکوت کرد و بعد گفت: «عزیز دلم مگه می‌شه این آدمای بزرگ رو نشناخت؟! تازه فرض کن که نشناسم! همهٔ شهدا برای ما آشنا هستن؛ حتی آگه اونارو ندیده باشیم.» نمی‌دانم چطور شد انگشتم رفت سمت

شهید علی اکبر شیرودی باشند. خلبانی که دمار از روزگار دشمن متجاوز درآورده بود.» حرف‌های پدربزرگ برایم تازگی نداشت، چون در مورد شهدای بزرگ کشورمان زیاد تحقیق کرده بودم. اما این بار دلم می‌خواست از زبان پدربزرگ بشنوم. پدربزرگ هم که انگار به سال‌ها قبل برگشته است، کنارم نشست و آرام شروع به حرف زدن کرد. با من نبود که حرف می‌زد! چون به جایی که نمی‌دانستم کجاست خیره شده بود و کلمات مثل رودی آرام از زبانش جاری می‌شدند:

.... علی اکبر قربان شیرودی در فروردین ۱۳۳۴ خورشیدی در روستای «بالا شیرو» تنکابن در خانواده‌ای کشاورز و متدین دیده شود. دوران ابتدایی تا دبیرستان را در مدرسه‌های بالا شیرو، شیرو و تنکابن سپری کرد و پس از پایان تحصیلات دبیرستان برای یافتن کار به تهران رفت و در کنار آن به تحصیل ادامه داد. علی اکبر دو ویژگی مهم داشت: هم از نظر جسمی قوی بود و هم از نظر هوش. با جسم قوی‌اش کار می‌کرد تا کمک‌خرج خانواده باشد و با هوش عالی که داشت، خوب درس می‌خواند تا در آینده برای کشورش مفید باشد. برای همین همیشه بالاترین نمره‌ها را داشت و شاگرد اول مدرسه بود.

دوران دبیرستان برای علی اکبر سخت‌تر از بچه‌هایی بود که توی شهر زندگی می‌کردند. چون مجبور بود هر روز برای رسیدن به دبیرستان شش کیلومتر پیاده‌روی کند. سال آخر دبیرستان بود که برای پیدا کردن کار به تهران رفت، اما هیچ‌وقت کار برایش مهم‌تر از ادامه تحصیل نبود. در همین سال‌ها بود که با افکار و مبارزه‌های مردی روحانی به نام آیت‌الله خمینی(ره) آشنا شد. علی اکبر که طعم ظلم و ستم را چشیده بود، عاشق افکار آیت‌الله شد. از همان موقع بود که علاوه بر تحصیل، شروع به خواندن کتاب‌های مذهبی کرد. بعدها هم به جلسه‌های درس و بحث آیت‌الله مطهری رفت.

سال ۱۳۵۱ بود که علی اکبر توانست با رتبه برتر وارد دوره مقدماتی خلبانی بشود.

همین روزها بود که متوجه شد آمریکایی‌ها نفوذ زیادی در ارتش و نیروی هوایی دارند. برای همین همیشه می‌خواست روزی برسد که کشورش تحت سلطه هیچ ابرقدرتی نباشد.

علی اکبر بالاخره بعد از آموزش دوره خلبانی استخدام شد و به پادگان هوانیروز* کرمانشاه منتقل شد. با گذشت ایام و زمزمه‌های مخالفت با رژیم استبدادی محمدرضا شاه، علی اکبر احساس می‌کرد هوای تازه‌ای در حال وزیدن به کشور است. این هوای تازه سخنرانی‌هایی بود که آیت‌الله خمینی(ره) انجام می‌داد و با شجاعت تمام، بدون اینکه خودش اعلام کند، رهبر ستم‌دیدگانی شده بود که از رژیم استبدادی شاه بیزار بودند. علی اکبر و دوستانش امیدوار بودند که به‌زودی همه چیز تغییر کند. برای همین در همان مقطع بزرگ‌ترین وظیفه خودش را این می‌دانست که اعلامیه‌های رهبر انقلاب را در کرمانشاه پخش کند. البته همه دیده و شنیده بودند که او با صدای بلند از رهبر انقلابی که در راه بود، حمایت می‌کند.

بالاخره روزهای آزادی از ستمکاری رژیم فرا رسید و انقلاب پیروز شد. اما رژیم که هنوز امیدوار بود انقلاب مردم را شکست بدهد، دوباره وارد میدان شد. این بار می‌خواست با فریب مردم کردستان آن‌ها را علیه انقلاب بشویند. در همین روزها بود که علی اکبر شیرودی با تخصصی که در خلبانی داشت، به جنگ ضدانقلاب رفت. شکست‌های پی‌درپی ضدانقلاب و همچنین پیروزی فرزندان آن‌ها به گوش همه مردم این می‌رسید. علی اکبر برای مرخصی چند روز به تنکابن رفته بود که خبر حمله دشمن یعنی راه به فرودگاه‌ها و مرزهای کشور شنید. برای همین از باقی‌مانده مرخصی چشم‌پوشی کرد و به پایگاه کرمانشاه برگشت. از آن روز به بعد علی اکبر همه زندگی‌اش را وقف پیروزی کشورش در جنگی کرد که به مردم کشورش تحمیل شده بود.

در همین ایام به دستور فرماندهی هوانیروز چند درجه تشویقی گرفت و از ستوانیار سوم خلبان به درجه سروانی ارتقا

یافت، اما طی نامه‌ای به فرمانده هوانیروز کرمانشاه در ۹ مهر ۱۳۵۹ چنین نوشت: «این‌جانب خلبان پایگاه هوانیروز کرمانشاه هستم و تاکنون برای احیای اسلام و حفظ مملکت اسلامی در کلیه جنگ‌ها شرکت کرده‌ام. منظوری جز پیروزی اسلام نداشته‌ام و به دستور رهبر عزیزم به جنگ رفته‌ام. لذا تقاضا دارم درجه تشویقی که به این‌جانب داده‌اند، پس بگیرد و مرا به درجه ستوانیار سومی که بوده‌ام، برگردانید.» علی اکبر بعد از ماه‌ها و پس از صدها ساعت مأموریت هوایی و انجام بالاترین زمان پروازهای جنگی، عاقبت در هشتم اردیبهشت سال ۱۳۶۰ به درجه رفیع شهادت نائل آمد. بالگردش در منطقه بازی دراز مورد اصابت گلوله قرار گرفت. در قسمتی از وصیت‌نامه شهید علی اکبر شیرودی آمده است:



به بابابزرگ خیره شدم. نگاهش را به آسمان آبی دوخته بود. دستش را گرفتم و گفتم: «بابابزرگ به نظرت ما چه وظیفه‌ای در برابر این شهدا داریم؟»

سرم را بوسید و زیر لب گفت: «وظیفه‌های زیادی داریم. اما بزرگ‌ترین وظیفه ما اینه که یادمون نره برای سربلندی این کشور زحمت‌های زیادی کشیده شده.» دستش را بوسیدم و صفحه را ورق زدم تا عکس‌های شهدای دیگر را ببینم.

* زیر مجموعه نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران است که در بخش بالگردها (هلی‌کوپتر) فعالیت می‌کند.

به حسابشان برسید

آشنایی با رشته حسابداری



محمدحسین شمس در رشته حسابداری درس می‌خواند. او معتقد است رشته‌اش حساب و کتاب دارد و به هر چیزی که در حوزه اقتصاد است، ربط دارد. خودش می‌گوید: از این رشته در شرکت‌ها و مدارس و بیمارستان‌ها و هر آنچه که فکرش را بکنید استفاده می‌شود.

■ حالا اصلاً درآمد عملیاتی و غیرعملیاتی چیست؟

□ غیرعملیاتی مثل حساب بانکی است که از آن سود می‌گیریم. عملیاتی هم مثل درآمدی است که ما از فروش محصولی به دست می‌آوریم.

■ در این رشته چه چیزهایی یاد می‌گیریم؟

□ ما سه نوع حسابداری داریم که همه آن‌ها را در هنرستان یاد می‌گیریم. حسابداری صنعتی یکی از آن‌هاست. این حسابداری به کارخانه‌ها و جاهایی مربوط می‌شود که چیزهایی تولید می‌کنند. «حسابداری حقوق و دستمزد» بیمه، حقوق و هزینه‌های یک شرکت را حساب می‌کند. «حسابداری مالی» هم هزینه‌ها و درآمدها را مقابل

■ اگر بخواهی رشته‌ات را به دیگران معرفی کنی، چه می‌گویی؟

□ می‌گویم ما در حسابداری درآمدها و هزینه‌ها را حساب می‌کنیم. از این رشته در شرکت‌ها، مدرسه‌ها و بیمارستان‌ها و هر آنچه که فکرش را بکنید، استفاده می‌شود. مثلاً وقتی کسی حقوق می‌گیرد، از فرمول‌های حسابداری برای حقوق او استفاده شده است. به طور کلی ما برای محاسبه دخل و خرج هر مرکز که آموزشی، خدماتی یا بازرگانی است، به حسابداری نیاز داریم. و می‌گویم ما یک نوع درآمد عملیاتی داریم و یک نوع درآمد غیرعملیاتی.

■ چقدر تخصصی شد!

□ بله.

با تشکر از
هنرستان فنی و
حرفه‌ای کارآموز
تهران



■ چه عجیب! دیگر چه؟

□ قانع کردن افراد و بلد بودن شیوه گفت‌وگو و مذاکره هم مهم است. این اتفاق گاهی کار را سخت می‌کند. بنابراین اگر نتوانیم با افراد متفاوت ارتباط بگیریم، موفق نمی‌شویم.

■ فکر می‌کنی دیگر باید چه ویژگی‌هایی داشته باشیم تا به حسابدار تبدیل شویم؟

□ خب داشتن ریاضیات قوی مهم است. ضمن اینکه حتماً باید با رایانه و طرز کار با آن آشنا باشیم.

■ به نظرم آینده چنین رشته‌ای خوب است؛ مگر نه؟

□ این رشته خیلی پول‌ساز است و می‌توانید از دوره هنرستان درآمد داشته باشید. اگر به دلخواه وارد این رشته شوید، بعد از دیپلم می‌توانید کار کنید و هم‌زمان به دانشگاه بروید. در دانشگاه می‌توانید در رشته‌های حسابداری، حسابداری مالی یا حسابداری صنعتی درس بخوانید.

■ چه کتاب‌هایی دارید؟

□ وجوه نقد □ دانش فنی پایه
□ حقوق و دستمزد □ اموال و انبار
□ صورت‌های مالی □ دانش فنی تخصصی
□ خرید و فروش

هم می‌گذارد که به آن «ترازنامه» می‌گوییم. از روی ترازنامه می‌فهمیم در سال کجا درآمدان بیشتر بوده و کجا هزینه‌هایمان. بعد بر اساس آن فکر می‌کنیم که باید چه برنامه‌ریزی‌هایی داشته باشیم.

■ پس انگار حسابداری به همه چیز ربط دارد؟

□ بله، جذابیت حسابداری از این نظر است که حسابدارها از همه چیز خبر دارند و دیدگاه آن‌ها نسبت به مسائل اقتصادی فرق می‌کند. بخواهم ساده‌تر بگویم، در حسابداری ما متوجه مسائل ریز و جزئیات می‌شویم و می‌توانیم خیلی چیزها را پیش‌بینی کنیم.

■ ولی فکر نکنم همه چیز به رشته و مدرسه ختم شود؟

□ معلوم است. مثلاً خود من بعد از مدرسه نرم‌افزارهای حسابداری را یاد می‌گیرم و یکی از نرم‌افزارهایی که با آن کار می‌کنم، «اکسل» است.

■ حالا فکر می‌کنی سختی‌های این رشته چه چیزهایی است؟

□ در حسابداری یکی از بدترین چیزها این است که مداوم می‌نشینی و ساکن هستی. این باعث می‌شود مشکلات زیادی پیش بیاید. پس لازم است ورزش کنید.

موزه کهنسال

بازدید از موزه ملی ایران را می‌توان از همان خارج ساختمان موزه شروع کرد، چرا که خود عمارت موزه یک اثر هنری و میراث فرهنگی است. طراحی موزه ملی ایران را - که کهن‌سال‌ترین موزه حال حاضر ایران است - آندره گدار، معمار فرانسوی، بر عهده داشته است. گدار که یکی از معماران شناخته شده زمان خود بوده، موزه ایران باستان را با الگو گرفتن از بنای طاق کسری و کاخ ساسانی فیروز آباد طراحی کرده است. طراحان بنای موزه اسلامی هم در طراحی آن به نمونه‌هایی از معماری ایرانی توجه داشته‌اند.



اگر بخواهید نگاهی به هنر، صنعت و تاریخ ایران بیندازید، یکی از بهترین گزینه‌های پیش رویتان گشت و گذار و تماشای «موزه ملی ایران» است. در دو ساختمان بزرگ موزه، اشیای بسیار ارزشمند و شناخته شده‌ای از سراسر ایران فرهنگی به نمایش گذاشته شده‌اند که نمونه آن‌ها را در هیچ موزه دیگر ایران نخواهید دید. در ویتترین‌های یکی از این دو ساختمان که موزه «ایران باستان» نام دارد، آثار و اسباب دست‌ساخته ایرانیان از ۲۰۰ هزار سال پیش تا پایان عصر ساسانی چیده شده است. آثاری را که پس از عصر ساسانی در نقاط مختلف ایران تولید شده باید در موزه «باستان‌شناسی و هنر اسلامی ایران» که در همسایگی «موزه ایران باستان» قرار دارد، تماشا کرد. اگر اهل دقت هستید و زیرنویس آثار را مطالعه می‌کنید، برای تماشای آثار این دو موزه باید یک روز کامل وقت بگذارید. بروشور موزه هم اطلاعات بسیار خوبی درباره هر تالار و هر دوره تاریخی در اختیارتان می‌گذارد. پس در مراجعه به موزه ملی ایران در ابتدای خیابان ۳۰ تیر تهران، اول از همه سراغ دفترک (بروشور) را بگیرید و با برنامه و به نوبت سراغ اشیای تاریخی بروید.

هدیه‌های شاهانه

هر کدام از تالارهای موزه آثار یک سلسله از تاریخ ایران را به بازدیدکنندگان نشان می‌دهند. پس سعی کنید که تالارها را به ترتیب ببیند و پس از تماشای آثار هر تالار به سراغ تالار بعدی بروید. مثلاً اینجا تالار آثار عصر صفوی است که ۳۳۵ سال بر ایران حکومت کردند و پادشاهانش یکی از دوران‌های مهم شکوفایی هنر ایران را رقم زدند. از جمله آثار فاخر دوران صفویه که در تالار صفوی شاهدش خواهید بود، فرش‌های نفیس و پارچه‌های رنگارنگ است که بیشتر در کارگاه‌های سلطنتی بافته و به مهمانان دربار هدیه داد می‌شدند.



ابزار اولیه

شاید به نظر برسد که این‌ها تعدادی سنگ معمولی هستند که نمونه‌هایشان در طبیعت بسیار است، اما این طور نیست. این سنگ‌ها که موزه ایران باستان با آن‌ها آغاز می‌شود، تعدادی از ابزارهای انسان نخستین هستند. در میان این سنگ‌ها، وسایل شکار، تیغه‌هایی برای جدا کردن پوست از گوشت و بریدن گوشت، و ابزاری برای خرد کردن استخوان خواهید دید. شاید این بار که با طبیعت گذاشتید با دیدن سنگ‌ها بتوانید برای آن‌ها کاربردهای پیدا کنید.

ایران در گنجینه‌ها

موزه تاریخ طبیعی همدان



موزه ایران باستان

تعدادی از آثار موزه، مانند این نقش برجسته هخامنشی، ممکن است زمانی بخشی از یک بنای تاریخی بوده باشند. نقش برجسته‌های هخامنشی که از بهترین نمونه‌های هنر سنگ تراشی ایران هستند، در بخش آثار تاریخی موزه ایران باستان قرار دارند. آثار موزه ایران باستان به دو بخش «پیش از تاریخ» و «پس از تاریخ» تقسیم می‌شوند. بخش پیش از تاریخ، آثار ۲۰۰ تا ۶ هزار سال پیش را شامل می‌شود و آثار دوران تاریخی از آغاز نگارش و ابداع خط تا عصر حکومت ساسانیان را در بر می‌گیرند.



در بهشت

از با ارزش‌ترین آثار موزه ملی محراب‌هایی هستند که از دل مسجدها یا امامزاده‌ها جدا و به موزه هنر اسلامی آورده شده‌اند. آن‌ها از جنس سنگ، گچ و یا سفال هستند. برخی محراب‌های موزه از سفال یک‌تکه هستند. یعنی به همان شکل و به همان اندازه‌ای که می‌بینید، ساخته شده، به کوره رفته و لعاب‌دار شده‌اند. بهترین نوع از این محراب‌ها همین محراب «در بهشت» است که از بنای امامزاده‌ای در شهر قم به موزه ملی آورده شده است.



باران آرامش

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»
اوست آن کس که در دل‌های مؤمنان آرامش را فرو فرستاد
(بخشی از آیه ۴ سوره مبارکه فتح،
ترجمه محمد مهدی فولادوند).

دوره
سبک

داشتیم از مدرسه برمی‌گشتم. هوای دلم هوای پاییزی شده بود؛ ابری ولی بدون هیچ باران و برفی. بدون هیچ بارشی، بلکه دلم کمی سبک شود. بارها از خودم پرسیده بودم از چه چیزی ناراحتم؟ چه چیزی دلم را آشوب کرده است؟ این اولین بار نبود که دلم بی‌هوا و بی‌دلیل تنگ می‌شد. بارها این اتفاق افتاده بود. حاشیه‌های کتاب‌های مدرسه شاهد این دلتنگی بوده‌اند. هر وقت که دلم بی‌دلیل می‌گرفت، بی‌حوصله می‌شدم. کلاس درس هر قدر هم که جذاب بود، از دنیای واقعی خارج می‌شدم و به دنیای درونی‌ام پناه می‌بردم. بعد گوشه کتابم در چشم‌برهم‌زدنی پر می‌شد از شکل‌ها و حرف‌ها.

زهرای می‌گفت: «وقتی آدم بی‌دلیل دلش می‌گیرد، نشانه این است که کسی در جایی از دنیا دلتنگش شده است.» یک‌بار سر کلاس ادبیات وقتی داشتیم گوشه کتابم شعر می‌نوشتیم، این را گفتم. نمی‌دانم حرفش چقدر واقعیت داشت، اما به دلم نشست. قشنگ بود. خودش می‌توانست موضوع یک شعر باشد. شعرها! آن‌ها نیز پناه من در دلتنگی‌های بی‌مقدمه‌اند.

اگر بخت با من یار باشد، وقتی دلتنگی‌ها از راه می‌رسند، می‌توانم شعری تازه بنویسم. شعرها نیرویی عجیب دارند. معجزه می‌کنند. دست مرا از دنیای دوری که دلتنگی به آنجا برده است، می‌گیرند و به دنیای حقیقی برمی‌گردانند. بعد از اینکه شعری تازه می‌نویسم، احساس می‌کنم از نو به دنیا آمده‌ام. قلبم آرام می‌شود و بعد حتی خوش‌بختی‌های کوچک را پیدا می‌کنم. به زندگی امیدوار می‌شوم و فکر می‌کنم هنوز رؤیاهای بسیاری دارم که باید دنبال کنم. خدایا شعرهایم را هدایای تو به قلبم می‌دانم. حالا می‌خواهم شعر تازه‌ای را که نوشته‌ام برایت بخوانم. من هر بار که شعر می‌نویسم این کار را می‌کنم. دیگرانی که مرا می‌بینند، فکر می‌کنند چقدر عجیب است که شعرهایم را در تنهایی بلندبلند می‌خوانم. اما آن‌ها نمی‌دانند شعرهایم را برای تو می‌خوانم. می‌دانم تو آن‌ها را پیش از اینکه من نوشته باشم خوانده‌ای، اما من دوست دارم آن کلمات آهنگین را بر زبان بیاورم تا با آن‌ها با تو حرف بزنم.

همین حالا که دارم شعرم را برایت می‌خوانم، صدای باران از گوشه‌ای از آسمان به گوش می‌رسد. گفته بودم هوای دلم هوای پاییزی شده است؛ ابری ولی بدون هیچ باران و برفی. حالا انگار کلمه‌های شعر من حالم را خوب کرده بود. باران گرفته است.



پاسمن درختان

تصویرگر: سید میثم موسوی

ککش محکمش

• مجید رحمانی صانع
• تصویرگر: مسام سلماسی
• تصاویر داخلی: مهدی صادقی

از رویاف





هم کلاس هم که همین اطراف است
سفت منفی باف است
در خیالات خودش علاف است
سفت منفی باف است

همه را شکل بلا می بیند
ناقلا می بیند
دل ما در نظرش ناصاف است
سفت منفی باف است

گفته وقتی که جوان بی معناست
کار و کوشش بی جاست
پی تفت و تشک و [لاهاف] است
سفت منفی باف است

بس که بی حال شده، منگیده
مخ او هنگیده
اصطلاحاً سی پی یویش آف است
سفت منفی باف است

گفته طالس شدن و رازی و کُخ
یعنی اجهاف به مخ
آفر این کار کیا اجهاف است؟
سفت منفی باف است

وای از سفسطه بازی هایش
قهقه سازی هایش
کلاً او شصت و دو کیلو لاف است
سفت منفی باف است

نطق هایش همه موثر و کپی
اشتباهات لپی
می شود گفت یلی در «گاف» است
سفت منفی باف است

آمره مدرسه تا باز تلنگر بزنند
به همه غر بزنند
نه دهم از سفنش اسراف است
سفت منفی باف است

خیال تخت

عبدالله مقدمی

تا آفر امتحان نشستیم اما
وینروز مفعم نیامد آفر بالا
مغز ۳ به زبان آمده می گفت به من؛
رویم تو حساب کن ولی نه حالا
از شیمی و تاریخ و زبان پر شره ام
در سفتی مغز مثل آفر شره ام
امروز اگر فم شره ام، قُر شره ام
آن روز مرا ببین که دکتر شره ام
آمر شب امتحان، به شدت سفت است
هر کس که ندارد امتحان فوش بفت است
وقتی که تمام سال را می خوابی
هرگز نگران نشو خیالت تفت است



مصطفی مشایخ

م

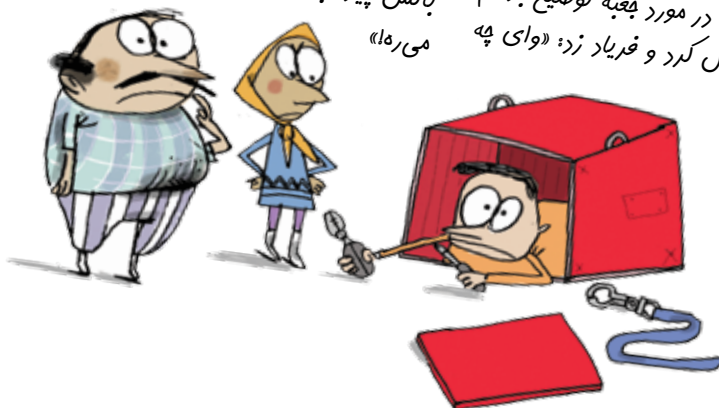
معموفی

اعظم مسیحانیات

- من می‌دونم. تو موفق نمی‌شی!
فکر می‌کنید این حرف‌های شفه‌بیت گلام در
کارتون گالیور است؟ نه‌فیر، این‌ها را فواهر من
به زبان می‌آورد. در هر کاری و بعد از گفتن این
حرف‌ها، همه مثل خودش انگار که قرص «نه»
قورت داده باشند، تکرار می‌کنند: «نه، درست
می‌که. نه نه نمی‌شه ...» و این‌طوری همیشه
برنامه‌های من نصفه نیمه می‌مانند.
فواهرم چند روزی قرار شد برود خانه مامان بزرگ.
برفلاف همیشه که خودم را می‌کشتم که من هم
بروم، اصلاً صدایم در نیامد. فواهرم موقع رفتن
با تعجب نگاهم کرد و گفت: «نقشه پخش‌ای که
نداری؟»
گفتم: «نه. دوست دارم بمونم.» بعد از رفتنش
از فوش‌های مثل قورباغه و ربه‌وربه می‌کردم.
حالا می‌توانستم نقشه‌ای را که مدت‌ها در فکرش
بودم پیاده کنم. می‌فواستم یک جعبه (باکس) با
ورقه‌های کثاف بالای تفتم درست کنم. یک
سقف بالای تفت می‌آمد. داخل این جعبه با
برای تلفن همراه، کتاب و پرین برق بود. روی
آن هم می‌شد وسایل سبک مثل سنباق سر و
پینزهای ضروری گذاشت. وقتی بابا ابره‌ام را
شنید گفت: «بد نیست، می‌تونی امتحان کنی!»
دست به کار شدم. تمام پول پس‌اندازم را
بردم و ورقه‌های مخصوص جعبه را خریدم. یک
روز کامل بریدم، اندازه گرفتم و تلاش کردم.
فردای آن روز اسکلت اولیه را زده بودم که
ناگهان فواهرم برگشت و مثل جن ظاهر شد!
وقتی مرا دید گفت: «دیدم یه نقشه‌ای
داری»
دهانم را باز کردم تا در مورد جعبه توضیح بدهم
که کولی بازی‌اش کل کرد و فریاد زد: «وای چه

فطرناک! می‌دونید آله نصفه شب پاشه سرش
به سقف جعبه (باکس) بفره چی می‌شه؟! تلفن
همراهش تو پرین برق بمونه فواش بیره
چی؟ ورقه‌ها مقاوم نیسن. یکی فواش نباشه،
یه چی سنگین بذاره روی سقفش! ...»
نه ول کن نبودا مامان و بابا ماتشان برده بود
و به ما نگاه می‌کردند.
مامان گفت: «از این زاویه بهش نگاه نکرده
بودم.»
تا بابا دهانش را باز کرد که حرفش را از زاویه
دیگر تأیید کند، گفتم: «می‌دونید دانشمندا چی
کشف کردند؟»
همه‌شان گفتند: «نه.»

گفتم: «این جعبه تمام انرژی منفی را از شما
دور می‌کنه.»
بابا گفت: «چه ربطی داره؟»
گفتم: «داره. انرژی منفی مثل کنه می‌مونه.
می‌چسبه به در و دیوار، وقتی فوابی می‌پره
تو ذهنت و درست می‌ره سراغ فلاقینت
و مثل یه خوراک (پرس) پلکوباب قورتش
می‌ده.»
بابا فندید و سرش را تکان داد. فواهرم
دستش را به کمرش زد و گفت: «چه حرفا
اصلاً عجیب نیست یه دفتر همه‌اش دستش
به چکش و میخ و این چیزا باشه؟»
بابا فندید و گفت: «بچه‌ام شده مثل باباش.»
امروز صبح که از فواب بیدار شدم، دیدم
فواهرم تمام عروسک‌هایش را پیاده روی
سقف باکس. برگه کوچکی هم کنار باکس بود:
«شنیدم آله عروسک‌ها مرتب روی سقف
باکس پیاده بشن، تمام انرژی منفی از بین
می‌ره!»



دلشوره دارم، می زند قلبم به تندی
گپ گپ گپ گپ گپ
تپ تپ تپ تپ تپ
هپ هپ هپ هپ هپ
در گوشم انواع صداهاست
می ترسم از تنهایی و شب
یک روح اینجاست
روح بلند گل گلی، بر شاخ غولی
می رقصم آرام
در سایه روشن
دیم دیم دارم آرام
اما به ناله
سُر می خورد از روی ماه مردنی، ابری قلنبه
مانند دُنبه

روح
مردنی

در نور مهتاب
یک روح پرک صورتی کالباسی ست
پیراهن من روی شاخ جالباسی ست



رتبه صفر

• سعیده موسوی زاده

چرا قرم اندازه سرو نیست
چرا زورم اندازه کوه نیست
چرا بینی ام یک نفود
لبم مثل بالش نشد؟
اگر چشم من سبز بود
اگر موی من صاف بود
اگر پوستم مثل آئینه شفاف بود
اگر هیکنم تک
دو پایم به اندازه پای لک لک
اگر ... شاید اینها مرا با همین تنبلی، پرفوری
کتابی نتواندن، فرار از حساب و علوم و ادب
به شهرت به معروفیت می رساند
به بالاترین رتبه صفرها می کشاند



بیشتر بخوانیم

آش شله قلمکار

این کتاب مجموعه شعرهای طنز با محوریت موضوع های روز جامعه است؛ شامل بیست شعر طنز اجتماعی، مناسب برای نوجوان، جوان و بزرگسالان. در پشت جلد کتاب آمده است: «اگر اشیا اطراف ما شعر بگویند و از در و دیوار و گیاهان و جانوران، شعر بشنوم آن هم شعری که می خندد و می خنداند، نتیجه اش می شود همین کتاب «آش شله قلمکار» بخوری پاته! نخوری پاته.



نام مجموعه: مجموعه شعر طنز

مؤلف: اسماعیل امینی

سال چاپ: ۱۳۹۹

ناشر: مؤسسه کتاب چرخ فلک

تلفن: ۰۲۱۶۶۴۹۳۳۴۸

آشغال

• مصطفیٰ مشایخی

کاربرد فیلی از ضرب المثل‌ها با گسترش فناوری‌ها عوض می‌شود.

ژاپن به تازگی توانسته است با «آشغال» سیمانی بسازد، ده برابر سفت‌تر و بهتر از سیمان‌های قبل از آن.

تا دیروز اگر از مصالح‌فروشی دو کیسه سیمان می‌فریدیم و فوب از کار در نمی‌آمد، آن را می‌بردیم و ناله سر می‌دادیم که: «این آشغال چی بود به ما انداختی؟»

اما امروز می‌رویم با التماس از مصالح‌فروش می‌فواهیم چند کیسه سیمان از همان آشغالی‌ها به ما بدهد.

مالا از فیابان‌های ژاپن که رد می‌شوی، می‌بینی روی شیشه مصالح‌فروشی‌ها نوشته‌اند: «سیمان آشغالی رسیده».

تا چند وقت پیش از بساز و بفروش بی‌مبالاتی ایراد می‌گرفتیم که به جای سافتمان، آشغال سافته است. اما امروز با مباحثات می‌گویند: «سیمانی که در این سافتمان به کار رفته، آشغال است و عمرانه».

اصلاً این روزها آشغال آن قدر ارزش پیدا کرده است که آدم دوست دارد آن را نه پشت در که در طاقچه بگذارد و پز شاید روزی برسد که قیمت آشغال، مثل قیمت نفت و طلا، لفظه به لفظه اعلام شود؛

قیمت یک اونس طلا...

قیمت یک بشکه نفت...

قیمت یک کیسه آشغال...



بدبینی!

• شروین صلیحانی



نمی‌دانم چرا آینده روشن نیست!
سر سوزن امیدی در سر من نیست

چه بی‌انگیزه‌ام این روزها، افسوس
هر آن چیزی که می‌فواهیم، اصولاً نیست

نه کمتر می‌شوم هرگز، نه دانشمند
که شغلی بهتر از راننده‌ون نیست

زدم بر شیشه‌رو یای خود سنگی
نگفتم شیشه‌رو یا که نشکن نیست

رفو باید کنم خرش امیدم را
کمی نخ هست، اما هیف سوزن نیست

معلم گفت: شور و اشتیاق کجاست؟
عزیز جان من! آدم که مانکن نیست

مشفص شد که با این سطح بدبینی
به من هیچ کس با بنده دشمن نیست

خورشیدی در ماه

بخند علی

• مهدی فرج‌اللهی

گاهی خورشید با زمین و ماه قایم‌باشک بازی می‌کند. وقتی خورشید پشت ماه قایم می‌شود، خورشیدگر فتگی اتفاق می‌افتد. سایه ماه روی زمین می‌افتد و زمین با طعنه به ماه می‌گوید: «سایه عالی مستر ام!» و منظورش این است که: «برو کنار بزار باد پیادا»

وقتی خورشید پشت زمین قایم می‌شود، ماه گر فتگی اتفاق می‌افتد. این بار سایه زمین بر سر ماه سنگینی می‌کند و ماه ناپدید می‌شود.

هواسمان باشد، اگر هنگام خورشیدگر فتگی، برون عینک مخصوص با خورشید چشم در چشم شویم، چشممان در می‌آید؛ مگر اینکه خورشید عینک آفتابی زده باشد.

در زمان‌های قدیم که مردم ماجرای سایه‌بازی خورشید و ماه و زمین را نمی‌دانستند، از ناپدید شدن ماه و مخصوصاً خورشید می‌ترسیدند. ترسشان از این بود که مباردا خورشید فلنگش را ببند و برای همیشه ناپدید شود و آن‌ها هم مثل سنباب عصر یخبندان یک عمر دنیال بلوطشان بگردند.

برای مثال چینی‌ها اعتقاد داشتند که هنگام خورشیدگر فتگی اثرهایی خورشید را می‌فورد. در این هنگام یک‌دل و یک‌صدا می‌گفتند: «اژدها ما رو نفورا»

همچنین هندی‌ها در خلال خورشیدگر فتگی خود را تا گردن در آب فرو می‌کردند و اعتقاد داشتند که با این کار به خورشید کمک می‌کنند در برابر اژدها از خود دفاع کند. شاید با این کار می‌خواستند که هواس اژدها را پرت کنند. البته بیشتر هواس خودشان را پرت می‌کردند و خودشان را به آن در می‌زنند.

وقتی آدم علت علمی پیزی را نمی‌داند، این‌جوری بال‌بال می‌زند. نادانی و بال و علم بال است. کلی ناشناخته هنوز در جهان وجود دارد که منتظر شما ابر قهرمانان و «پروفسور بالتزار»های آینده است.



جدول

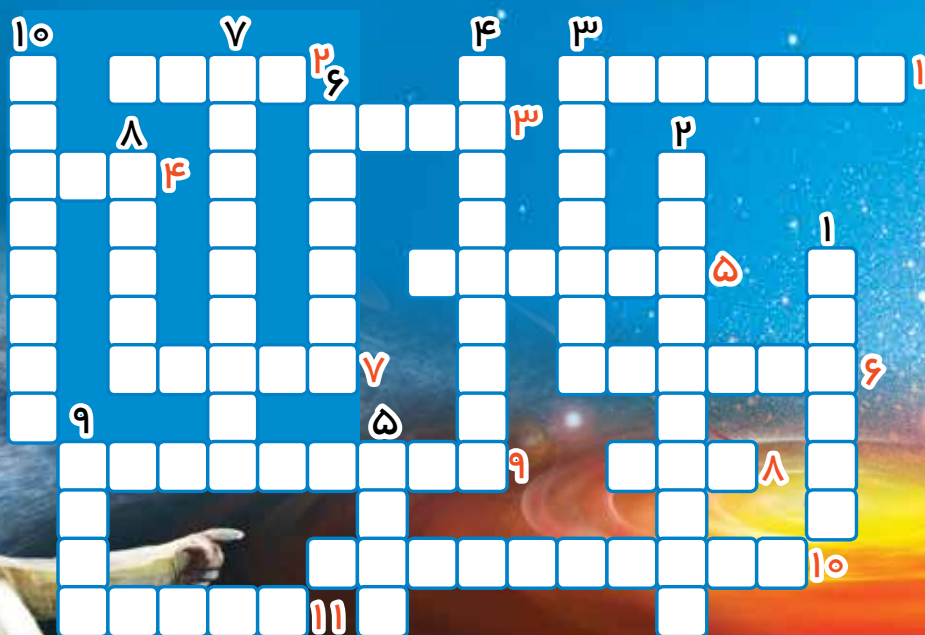
نیواصف

افقی

۱. یکی از قمرهای مشتری؛ ۲. نام سالی که براساس حرکت ماه به دور زمین تعریف می‌شود؛ ۳. سفینه‌های فضایی توسط این پرتابگر به فضا فرستاده می‌شوند؛ ۴. یکی از قمرهای سیاره مشتری که احتمال حیات در آن وجود دارد؛ ۵. نام لاتین عطارد، نزدیک‌ترین سیاره به خورشید؛ ۶. وحشت آفرین؛ ۷. نام دیگر سیاره زهره. ۸. باستانی؛ ۹. بخشی از سطح ماه که مشرف به زمین است و متضاد نیمه پنهان و تاریک ماه است. ۱۰. سیاره‌های دور دست منظومه شمسی مان که گازی‌اند به این نام معروف هستند؛ ۱۱. بزرگ‌ترین سیاره منظومه شمسی.

عمودی

۱. ماه کامل را می‌گویند؛ ۲. دانشمندی که با تحقیق درباره این ستاره دنباله‌دار که هر ۷۵ یا ۷۶ سال به زمین نزدیک می‌شود، نامش را روی این دنباله‌دار گذاشتند؛ ۳. یوری گاگارین، اولین انسانی که به فضا رفت، سوار بر این سفینه در مدار زمین گردش کرد؛ ۴. نام یکی از قمرهای نپتون؛ ۵. محل نگهداری اشیای باستانی؛ ۶. از مجموعه میلیاردها ستاره و ذرات گرد و غبار تشکیل شده است؛ ۷. اصطلاحی که برای موشک‌هایی که ماهواره‌ها را به فضا حمل می‌کنند، به کار می‌رود؛ ۸. شبیه؛ ۹. مسافت‌ها در فضا براساس این واحد اندازه‌گیری می‌شوند؛ ۱۰. نام توفان بزرگ و گردبافمانندی که در سطح سیاره مشتری در جریان است.



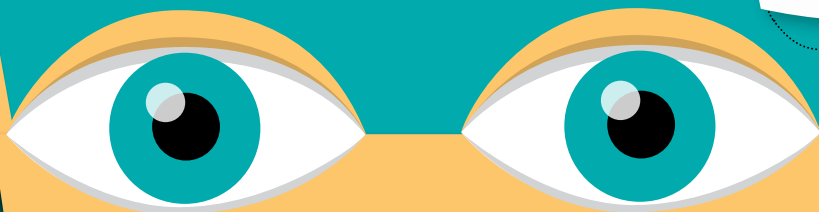
حل جدول را با هم ببینیم

آشنایی با سواد بصری

قسمت
اول

سواد
رسانه

مریم سلیمی



آیا ارزش یک تصویر بیش از هزار کلمه است؟



آیا می‌توانید بگویید پیام و مفهوم این کارتون چیست؟ در آن چه نمادهایی به کار رفته است؟ آیا مفهوم هر نماد را می‌دانید؟ چه ضرب المثلی در آن مورد اشاره قرار گرفته است؟

بصری هستیم که در ادامه با آن آشنا می‌شویم.

بنابراین هر تصویری را نمی‌توانیم به راحتی خوانش و درک کنیم و این موضوع نیازمند الزاماتی است که به برخی اشاره شد. پس لازم است جمله ابتدای مقاله را چنین اصلاح کنیم: «ارزش یک تصویر بیش از هزار کلمه است، به شرط اینکه قادر به خوانش آن باشیم.»

عبارت‌اند از: «قلم»، نماد روشنگری؛ «شتر»، نماد حسادت؛ «پلنگ»، نما درندگی؛ «کلاغ»، نماد خبرچینی؛ «دیوار»، نماد بن بست فکری؛ «تار عنکبوت» نماد کهنگی و قدیمی بودن؛ «ترازو» نماد عدالت؛ و ... البته برخی از آن‌ها ممکن است در دیگر قالب‌های تصویری نیز مورد استفاده قرار گیرند.

اما این تمام ماجرا نیست. گاه نیاز است برای درک بهتر یک تصویر با مکان‌ها، پرچم‌ها، چهره شخصیت‌ها و افراد حاضر در تصویر، نوع پوشش و ظاهر، لوگوها و نام برندها، شعارها و ... آشنا باشیم تا متوجه آن‌ها و روابط حاکم بین عنصرهای موجود در تصویر شویم.

گاهی نیازمند آن هستیم که برخی کدها را در تصویر رمزگشایی کنیم. در بعضی تصاویر، همچون نقشه‌ها، راهنمای نقشه به رمزگشایی علائم و نشانه‌ها کمک می‌کند. برای درک تصویرها، به‌ویژه در رسانه‌ها، ما نیازمند سواد

آیا با این جمله موافقید که ارزش یک تصویر بیش از هزار کلمه است؟ چرا این طور فکر می‌کنید؟ آیا در مورد تصویرهایی که دارای نماد و کدگذاری هستند نیز همین نظر را دارید؟

با این نگاه، به نظر شما آیا ما توان خوانش هر نوع تصویری را داریم؟ واقعیت این است که برای خوانش یک تصویر ما گاه نیاز داریم نمادها و نشانه‌های موجود در آن را خوانش کنیم تا بتوانیم به درک و برداشتی درست از تصویر و مفهوم آن برسیم.

باید در نظر داشت که برخی نمادها و نشانه‌ها در تصویرها حاوی معنایی مشخص هستند. برای مثال اسکلیت عموماً نماد مرگ است. با این حال، در هر یک از قالب‌های تصویری ممکن است برخی نمادها بسیار رایج یا بعضاً خاص همان حوزه باشند. برخی نمادهای رایج در پویانمایی (کارتون)

تعریف سواد بصری

با تعریفی که ارائه شد، آیا شما دارای سواد بصری هستید؟ تلاش

کنید به این سؤال‌ها پاسخ دهید و خود را ارزیابی کنید:

آیا من توان خوانش و تفسیر آثار بصری را دارم؟

آیا من توان تولید یک تصویر را دارم؟

آیا من بعد از تولید و طراحی یک اثر بصری می‌دانم آن را

چطور توزیع کنم و به اشتراک بگذارم؟

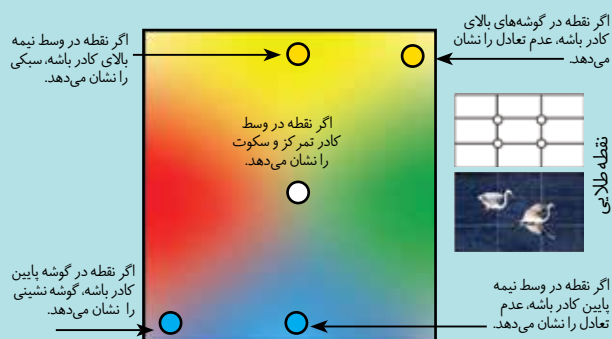
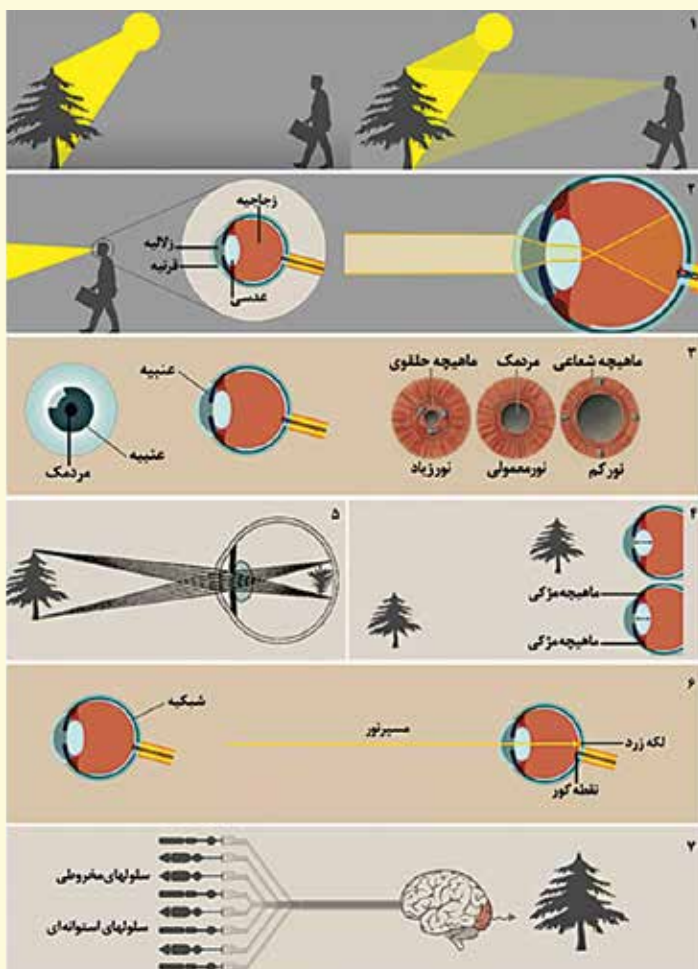
با این تمرین‌ها و سؤال‌ها به نظرتان منظور از سواد بصری چه می‌تواند باشد؟ در گذشته سواد بصری توان خوانش و تفسیر تصویر تعریف می‌شد، ولی در حال حاضر این تعریف بسط یافته و چنین شده است: «سواد بصری فرایند درک معنای محتوای بصری است و همچنین طراحی، تولید و توزیع تصویرها را شامل می‌شود.»

الزامات سواد بصری

در شماره گذشته گفتیم که از الزامات سواد بصری عبارت‌اند از: ضرورت آشنایی با سازوکار (مکانیزم) حس بینایی در انسان، لزوم آشنایی با مبانی هنرهای تجسمی، ضرورت آشنایی با قوانین گشتالتی / ادراک تصویرها، لزوم یافتن مهارت تشخیص تصویرهای واقعی از جعلی، ضرورت آشنایی با انواع محتوای بصری و تولید آن‌ها، لزوم آشنایی با «راهکنش‌ها» (تاکتیک‌ها) و فن‌های (تکنیک‌های) ارائه تصویرها، آشنایی با مکتب‌های هنری و چارچوب‌ها و اصول آن‌ها به ویژه در آثار بصری، رعایت اخلاق در تولید آثار بصری، ضرورت کسب توانایی تجزیه و تحلیل آثار بصری و ...

مبانی هنرهای تجسمی

از این پس سعی خواهیم کرد به تدریج با الزامات سواد بصری آشنا شویم. به عنوان اولین گام، با مبانی هنرهای تجسمی بحث در این خصوص را آغاز می‌کنیم. مبانی هنرهای تجسمی را می‌توان به قواعد درک زبان بصری و ایجاد اثر در هنرهای تجسمی تعبیر کرد. عموماً هنر تجسمی به آن دسته از هنرهایی گفته می‌شود که قابلیت تجسم و شکل‌پذیری دارند و مستقیماً به وسیله حس بصری درک می‌شوند. به همین دلیل به آن‌ها هنرهای بصری هم گفته می‌شود. ما در آثار بصری با عنصرهای بصری و کیفیت‌های بصری سروکار داریم. عنصرهای بصری در یک اثر تجسمی عبارت‌اند از: نقطه، خط، سطح، حجم، شکل، بافت، رنگ و ... و کیفیت‌های بصری نیز عبارت‌اند از رابطه‌هایی که در روند سازمان‌دادن و نظم‌بخشیدن به عناصر بصری مطرح می‌شوند؛ مانند تعادل، تناسب، هماهنگی و ریتم.



نقطه

نقطه را می‌توان کوچک‌ترین عنصر بصری دانست که موقعیت آن در پیرامند (کادر) می‌تواند القاها متفاوتی داشته باشد. به تصویر سمت چپ نگاه کنید تا بتوانید دلیل قرار گرفتن جعبه‌های نوشابه سبک یک شرکت تولید نوشابه را در بالای کادر درک کنید. برای ادامه بحث در خصوص مبانی هنرهای تجسمی و به طور کلی سواد بصری همچنان با ما همراه باشید.

موزه‌ها

گزارش

مریم سلیمی

موزه‌ها محل جمع‌آوری آثار به‌جا مانده از تاریخ هستند. اما موزه‌هایی هم وجود دارند که هر روز و هر ساعت تاریخ را می‌سازند. کتاب‌های درسی نوعی اثر تاریخی محسوب می‌شوند که همه ما ایرانی‌ها با آن‌ها هم‌خاطره داریم و هم از آن‌ها چیزهای زیادی یاد گرفته‌ایم. برای گزارش این شماره، از طرف شما و به جای شما، گام به گام همراه با خط تولید کتاب‌های درسی حرکت کردیم و از لحظه‌ای که کلمه‌ها، ترکیب‌ها و فرمول‌ها نوشته می‌شوند، تا نحوه چاپ هر کتاب را دیدیم و در نهایت، شاهد تولد مهربان‌ترین یار همه بچه‌مدرسه‌ای‌ها شدیم!

چند کتاب درسی چاپ می‌شود؟

محتوای کتاب‌هایی که در کوله‌پشتی و کتابخانه‌تان چیده‌اید، حاصل تلاش چندین ساله صدها معلم با سابقه در «سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی» هستند. اولین قدم در روند چاپ ۶۱ میلیون نسخه کتاب درسی که ۴۱ عنوان متفاوت دارند، در واحد لیتوگرافی برداشته می‌شود؛ اتاق بزرگی که شبیه اتاق عمل، پر نور و خنک است. درست مثل محل تولد آدم‌ها! در واحد لیتوگرافی، محتوای کتاب‌ها آماده پوشیدن لباس مدرسه می‌شوند تا یک سال تحصیلی، همراه شبانه‌روزی شما باشند و باور کنید که به اندازه شما ذوق روز اول مهر را دارند؛ از نگارش فارسی اول ابتدایی گرفته تا علوم پایه ششم در افسست چاپ می‌شود.

از تألیف به دستگاه چاپ!

تصور کنید کلمه‌هایی که شما باید آن‌ها را حفظ کنید یا صورت مسئله‌هایی که باید حل کنید، با نظم و ترتیب و احتمالاً با لبخند روی یک لوح فشرده برای چاپخانه ارسال می‌شوند تا عکس صفحه‌های کتاب‌ها، روی صفحه‌هایی به نام «زینک» چاپ شود. دستگاه‌های فوق حرفه‌ای چاپگر، صفحه‌های زینک یا همان عکس‌های دسته‌جمعی صفحه‌های کتاب درسی را در دمای بالای ۲۶۰ درجه سانتی‌گراد حرارت می‌دهند تا روی هر میز در کلاس شما ده‌ها کتاب که در نهایت دقت چاپ شده‌اند، گذاشته شود. نوش جان و فکر تان!

چاپ کتاب توسط دانش‌آموزان دیروز!

به قول آقای عباس صالحی، مدیر فنی بزرگ‌ترین کارخانه تولید یار مهربان در خاورمیانه: «کتاب‌ها پل ارتباطی دانش‌آموزها و معلم‌ها هستند



کتاب نگارش فارسی
سال اول ابتدایی بیشترین
شمارگان را دارد. هر سال
۶۰ هزار نسخه کتاب
نگارش فارسی اول
ابتدایی تولید
می‌شود.

کتاب ریاضی سال
اول ابتدایی هم بیشترین
قطر را دارد.



و برای ما خیلی مهم است که محتوای کتاب‌ها کاملاً درست و دقیق چاپ شوند. برای ساختن این پل‌های ارتباطی ۴۵۰ نفر، در دو شیفت ۱۲ ساعته کاری در چاپخانه فعالیت می‌کنند که تک‌تکشان همین کتاب‌ها را خوانده‌اند و امتحان داده‌اند و حالا پدران و مادران دانش‌آموزانی هستند که قرار است این کتاب‌ها را بخوانند و امتحان بدهند. برای همین است که فکر می‌کنم چاپخانه کتاب‌های درسی از آن موزه‌هایی است که هر روز و هر ساعت دارد تاریخ می‌سازد.

کتاب‌ها هم وزیر می‌شوند!

کتاب‌های درسی در دو قطع «رحلی» و «وزیری» چاپ می‌شوند. رحلی‌ها همان کتاب‌های بزرگی هستند که اندازه کوله‌پشتی شما را تعیین می‌کنند و وزیری‌ها همه جا، جا می‌شوند. کتاب‌ها برای رسیدن به کوله‌پشتی مسیر سختی را رفته‌اند. همین عکس‌های دسته‌جمعی، بسته به قطعشان، یا در دستگاه‌های چاپ «رولی» پذیرش می‌گیرند یا در دستگاه‌های چاپ «ورقی»! رولی‌ها سرعت بیشتری دارند، اما جلد و صفحه‌هایی که کاغذهایی با «گرماژ» (وزن هر مترمربع کاغذ) بالاتر دارند، به دست دستگاه‌های چاپ ورقی می‌رسند. بعد از درآمدن از کوره، کاغذها که حالا تحصیلاتشان تکمیل شده است و برای خودشان حرف‌هایی برای گفتن دارند، روی میز کنترل رنگ قرار می‌گیرند تا بعد از گرفتن نمونه قبولی، به واحد صحافی پرواز کنند؛ با برگ‌هایی که هنوز چیده نشده و برش نخورده‌اند.

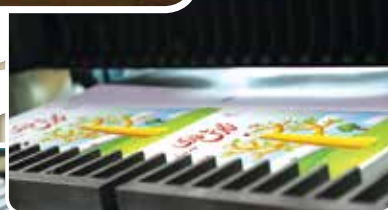


جشن فارغ التحصیلی کتاب‌ها!

واحد صحافی شبیه جشن فارغ التحصیلی است! کتاب‌های مرتب‌شده و جلدخورده در صف‌هایی تماشایی روی ریل‌ها قرار می‌گیرند و دست در دست هم به مرحله بسته‌بندی می‌رسند. هیچ معلوم نیست این همه یار مهربان هر کدام روی میز کدام یک از شما قرار می‌گیرند. شاید دوست بغل‌دستی کتابی که در دست شماست و اسمتان را رویش نوشته‌اید، حالا در دورترین جزیره کشورمان کتاب هم کلاسی‌تان شده باشد. هم کلاسی‌ای که شما او را نمی‌شناسید، اما در ساعت‌های زیادی از روز هر دوتان به کلمه‌ها، کاغذها و در نهایت کتاب‌هایی نگاه می‌کنید که از لیتوگرافی تا صحافی دست در گردن هم بوده‌اند.

دوست خوبم، با من بمان!

آخرین مرحله چاپ کتاب‌ها برش خوردن صفحه‌هاست. انگار برگ‌های کتاب دوست دارند تا آخرین لحظه دست به دست هم بمانند و وقتی برش بخورند که دل‌هایشان یا با سیم یا همان منگنه و یا با روش صحافی چسبی به هم جوړی به جلد چسبیده باشند که حتی بعد از امتحان و تا پایان سال تحصیلی با هم بمانند.



کمک به

کاغذی را بر می دارید. ممکن است تصمیم گرفته اید چند مسئله ریاضی را در آن حل کنید. یا اینکه نقاشی روی آن بکشید. کمی بعد متوجه می شوید که جواب ها را اشتباه به دست آورده اید. کاغذ را مچاله می کنید و در سطل آشغال می اندازید. شاید هم کارتان را به خوبی انجام داده باشید. پس از آن کاغذ را پاره می کنید و از صدای پاره کردن کاغذ لذت می برید! آن هم در شرایطی که پشت کاغذ سفید بود و شما می توانستید از آن هم استفاده کنید. شاید با خودتان بگویید: «یک صفحه کاغذ چه ارزشی دارد؟!»

راستی برای تولید یک صفحه کاغذی که شما پاره کرده اید، چه مقدار انرژی مصرف شده و چه اتفاقاتی رخ داده است؟

همه می دانیم که برای تولید کاغذ به درخت نیاز است. درختانی که خانه بسیاری از حیوانات مثل پرنده ها هستند. ممکن است یک پرنده که تخم گذاشته و حالا تخم هایش به جوجه تبدیل شده اند، پس از پیدا کردن غذا، پروازکنان راهی خانه خود باشد که با صدایی وحشتناک روبه رو شود؛ صدایی که توسط اره برقی تولید شده است. لحظه هایی بعد درخت قطع می شود و پرنده نمی تواند غذا را به جوجه های خود برساند. او هرگز جوجه هایش را دوباره نمی بیند.

قطع کردن درختان موجب می شود بسیاری از حیوانات بی خانه شوند یا جان خود را از دست بدهند.

تمام وسایل برقی تولید انرژی و گرما می کنند و گرمای این وسایل در محیط اطراف ما پراکنده می شود. فرق نمی کند باتری یک گوشی کوچک در حال پر شدن باشد یا یک اره برقی بزرگ. همه این وسایل گرما تولید می کنند و گرمای آن ها در فضا پخش می شود. به عبارت ساده تر، تمام این وسایل می توانند جهان اطراف ما را گرم کنند. به این ترتیب اره ای که درختان را قطع می کند، هم موجب گرم شدن زمین می شود و هم در تنفس کره زمین مشکل ایجاد می کند؛ اما چگونه؟

حتماً می دانید که درخت ها ریه ها و شش های کره زمین هستند. انسان بدون شش نمی تواند تنفس کند و بعد از چند دقیقه می میرد. کره زمین هم به درخت ها نیاز دارد؛ درخت هایی که گازهای سودمند برای تنفس انسان (مثل اکسیژن) را تولید، گازهای مضر و زیانمند (مثل دی اکسید کربن) را جذب و به این ترتیب هوای اطراف ما را پاکیزه می کنند.

هرچه تعداد درخت ها کمتر شود، تنفس کره زمین سخت تر می شود و اکسیژن هوا هم کمتر.

بعد از اینکه درخت ها بریده و به «آوار» تبدیل شدند، آن ها

پاک
زمین

حسن ستودینا



درختان

را به کارخانه حمل می کنند؛ با چه وسیله ای؟ خودروهای بزرگی مثل تریلی و کامیون که برای حرکت به مقدار زیادی بنزین نیاز دارند. آن ها هوا را به شدت آلوده می کنند. پس از رساندن الوارها به کارخانه، فرایند تبدیل آن ها به کاغذ آغاز می شود؛ آن هم با وسایلی که همگی انرژی تولید می کنند و انرژی آن ها هوا را گرم و گرم تر می سازد.

پوست درخت ها در کارخانه کنده می شود و سپس آن ها را به قطعه های ریزی تبدیل می کنند که به آن ها «چیپس چوب» می گویند. در ادامه، چیپس چوب را با آب و مواد شیمیایی مخلوط می کنند تا ترکیب این مواد، خمیری مخصوص تولید کند. پس از آن خمیر کاغذ را خشک و از آن کاغذ تهیه می کنند. کاغذی که در کتاب ها، روزنامه ها و مجله ها، جعبه های شیرینی و ... می بینیم همه به این روش تولید می شوند؛ یعنی پس از صرف انرژی فراوان، تولید گرمای زیاد، آلوده کردن هوا و حتی کشته شدن بسیاری از حیوانات بی گناه، اما چه کار می توان کرد که جلوی این همه خطر برای زمین پاک گرفته شود؟ بهترین کار این است که بکوشیم تا حد ممکن از کاغذها به خوبی استفاده کنیم و به این ترتیب مانع از تولید کاغذهای جدید شویم. مثلاً وقتی چیزی را روی کاغذ می نویسیم، از همه بخش های آن به طور کامل استفاده کنیم، نه اینکه کاغذی را که یک طرف آن کاملاً سفید است، دور بیندازیم.

اگر از صدای پاره کردن کاغذ لذت می بریم و بعد از نوشتن روی کاغذ خواستیم آن را پاره کنیم، کاغذ پاره شده را دور نریزیم، بلکه آن را جدا از سایر زباله ها بین زباله های خشک بگذاریم و به مراکز بازیافت تحویل دهیم تا آن ها را بازیافت کنند.

بادتان باشد که حتماً زباله های خشک باید از زباله های تر (مثل پوست میوه) جدا قرار بگیرند تا از بین نروند و امکان بازیافت آن ها وجود داشته باشد.

بازیافت باعث می شود کاغذهای جدید نه از درختان، بلکه از کاغذهای استفاده شده تولید شوند. این بهترین کار برای جلوگیری از قطع هرچه بیشتر درختان در سراسر جهان است.

این بار که خواستید جعبه شیرینی یا پیتزای خود را دور بیندازید، به درختی فکر کنید که قطع شده است تا این جعبه به وجود بیاید. به کتاب ها و دفترهایتان با دقت بیشتری نگاه کنید و در خیابان که راه می روید، به دور و برتان توجه بیشتری داشته باشید. حتماً می بینید که بسیاری از مردم بدون توجه به اهمیت کاغذ، آن را به راحتی دور می ریزند. سعی کنید به آن ها آموزش دهید تا بفهمند کاغذ چه اهمیتی در جهان دارد و چگونه باید تلاش کنیم درخت های کمتری برای تولید کاغذ قطع شوند.

منبع: کیوبنز جیل (۱۳۸۹). بازیافت برای کودکان. ترجمه علی اصغر عطا الهی. شرکت انتشارات فنی ایران، تهران.

نرمش ذهن

هچید عمیق...

آیا می‌توانید تعداد مثلث‌های این تصویر را حدس بزنید؟



۲

جای علامت سؤال عدد درست را حدس بزنید. (راهنمایی: عددهای دو ردیف افقی را یکجا ببینید.)

۲	۸	۹
۳	۲	۴
۳	۶	?

۳

با نگاه کردن به رابطه موجود در عددهای داخل این شش ضلعی‌ها، آیا می‌توانید جای علامت سؤال عدد درست را حدس بزنید؟

۱ ۵ ۲ ۷ ۹ ۳ ۶	۸ ۷ ۳ ۶ ۲ ۷	۶ ۷ ۳ ۲ ۹ ۶
۷ ۵ ۹ ۱ ۶ ۲ ۳	۱ ۶ ۵ ۲ ۲ ۹ ۸	? ۱ ۸ ۴ ۹ ۲ ۷

۴

جای علامت سؤال عدد درست را حدس بزنید.

۳	۲	۸	۴
۷	۶	۹	۳
۹	۵	۶	۴
۲	۱	۹	?

معما

یکی از روزها متوجه شدم که عقربه‌های ساعت‌شمار و دقیقه‌شمار ساعت دیواری‌ام درست بین عددهای یک و دو قرار دارند. همین طور متوجه شدم که هر دوی این عقربه‌ها روی هم قرار دارند. به نظرتان عقربه‌ها در چه زمانی این وضعیت را پیدا می‌کنند؟

جواب معما را به دفتر مجله به نشانی صفحه بعد ارسال کنید و به قید قرعه جایزه بگیرید.

۵

۱	۳	۶	۹
۶	۸	۷	۳
۲	۴	?	۶
۶	۴	۷	۲

آیا می‌توانید جای علامت سؤال عدد درست را حدس بزنید؟

۶

با توجه به رابطهٔ عددها در ستون‌های عددها، جای علامت سؤال عدد درست را حدس بزنید و بنویسید.

۳	۱	۷
۶	۴	۳۴
۸	۷	۷۱
۹	۸	?

۷

ساعت ۳ و ۳۵ دقیقه را نشان می‌دهد. اگر ساعت ۹۰ درجه و در جهت عکس عقربه‌های ساعت چرخانده شود، چه زمانی را نشان خواهد داد؟



راه‌های ارتباطی شما برای فرستادن متن و داستان، رایانامهٔ مجله است به نشانی:

nojavan@roshdmag.ir

یا شمارهٔ پیامک ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶

سودوکو

عددهای ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های خالی قرار دهید که هیچ کدام از این عددها در ردیف‌های افقی و عمودی و ناحیه‌های پررنگ شده که آن‌ها هم دارای ۹ خانه هستند، بیش از یک‌بار تکرار نشده باشند.

۲							۹	۶
۴	۹	۸				۳	۱	
	۱						۴	
				۲	۳			
			۹	۸	۴			
			۷	۶				
	۲						۶	
	۵	۶				۸	۳	۱
۸	۴							۳

اطراف سیاره زمین را لایه نسبتاً ضخیمی از گازها و گردوغبار پوشانده است. هنگامی که با تلسکوپ به آسمان نگاه می‌کنیم، انگار از درون لایه‌ای مه‌آلود و تیره آسمان را می‌بینیم. اگر می‌توانستیم تلسکوپ‌هایمان را در جایی خارج از جو کره زمین و در فضا قرار دهیم، حتماً با آسمان شگفت‌انگیزتری روبه‌رو می‌شدیم! از زمانی که بشر کنجکاو به کشف رازهای آسمان علاقه‌مند شد تا ۴۰۰ سال پس از آن، تمام اطلاعاتی که از جهانی پیرامون خود به دست آورده بود، از طریق رصد غیرمسلح بود. تا اینکه گالیله برای اولین بار با تلسکوپ دست‌ساخته خودش دریچه‌های جدیدی را به دنیای فضا گشود. با تلسکوپ گالیله از قمرهای مشتری، حلقه‌های زحل، لکه‌های خورشیدی و... آگاه شدیم.

راه آسمان

کارخانه نوری

نگاهی دقیق‌تر به آسمان

در سال‌های پس از گالیله، تلسکوپ‌ها به سرعت تغییر کردند و تلسکوپ‌های ساده و ابتدایی جای خود را به تلسکوپ‌های پیشرفته‌تر و قدرتمندتری دادند. رصدخانه‌های بزرگ و مجهز بر فراز کوه‌ها و به دور از آلودگی نوری و جو متلاطم شهرها ساخته شدند. حتی تلسکوپ‌هایی ساخته شدند که می‌توانستند در محدوده‌هایی به جز نور مرئی کار کنند. به این ترتیب ستاره‌شناسان توانستند رازهای بی‌شماری از دنیای نجوم و فضا را کشف کنند.

چشم‌های فضاپیما

یک پیشنهاد عجیب و غریب!

تقریباً ۷۰ سال پیش بود که یک دانشمند فیزیک و نجوم، به نام لمرن اسپیتزر، پیشنهاد داد به جای آنکه رصدخانه‌ها را روی زمین بسازیم آن‌ها را در فضا بسازیم! به نظر او رصدخانه‌های زمینی به دلیل وجود ابرها، آلودگی نوری و همچنین ذرات گرد و غبار و مواد موجود در جو زمین نمی‌توانستند تصویر واضح و دقیقی از کهکشان‌های دور دست به ما نشان بدهند. این پیشنهاد در آن زمان به این دلیل بسیار عجیب و غریب به نظر می‌رسید که انسان حتی نتوانسته بود اولین موشک‌ها را برای ارسال به فضا اختراع کند! تقریباً ۲۰ سال بعد از پیشنهاد بلندپروازانه اسپیتزر، نخستین موشک‌های راهی مرزهای بی‌کران فضا شدند و بشر توانست قدم در راه کشف دنیای خارج از زمین بگذارد.

تلسکوپ سام‌ساز

همه چیز در راه تلسکوپ‌های فضایی



منابع:
۱. تلسکوپ‌های بزرگ جهان گردآوری و ترجمه احمد دالکی، انتشارات تمدن علمی، ۱۳۹۸.
۲. دانشنامه فضا نجوم، خاطره بیتی و جمعی از نویسندگان، نشر طلایی، ۱۳۹۶.

رصدخانه‌های بالای کره زمین

دهه‌ها طول کشید تا دانشمندان بتوانند ایده اسپیتزر را عملی کنند و در نهایت اولین تلسکوپ فضایی دنیا ساخته شد. تلسکوپ فضایی «هابل» که به یاد ستاره‌شناس معروف، ادوین هابل نام‌گذاری شده بود، در سال ۱۹۹۰ در مداری در فاصله ۵۰۰ کیلومتری زمین قرار گرفت. هابل بزرگ‌ترین تلسکوپ جهان نبود! آینه اصلی آن با قطر تقریب دو و نیم متر، در مقایسه با تلسکوپ رصدخانه هاوایی که ۱۰ متر قطر دارد، خیلی کوچک‌تر است. ولی این تلسکوپ از اثرات مختل‌کننده جو زمین دور است و می‌تواند جزئیات دقیق‌تری نسبت به تلسکوپ‌های زمینی ثبت کند. علاوه بر آن، برای تلسکوپ هابل، طول موج‌هایی مانند پرتوهای فرابنفش که اکثراً توسط لایه اوزون جذب می‌شوند و به سطح زمین نمی‌رسند، کاملاً قابل مشاهده است.

چشم‌ان بین انسان در فضا

با پیشرفت فناوری ساخت و پرتاب تلسکوپ‌های فضایی، افق‌های جدید در دنیای ستاره‌شناسی و اختر فیزیک نمایان شدند. تاکنون دانشمندان توانسته‌اند بیش از ۱۰۰ تلسکوپ فضایی در محدوده‌های گوناگون بسازند و با موفقیت در مدارهای اطراف کره زمین قرار دهند. آن‌ها به کمک اطلاعات و تصویرهای ارسالی این تلسکوپ‌های منحصربه‌فرد مرزهای ستاره‌شناسی را دگرگون کرده‌اند. تلسکوپ‌های فضایی علاوه بر محدوده نور مرئی، برای طول موج‌های ایکس، گاما، فرابنفش، فروسرخ و حتی رادیویی هم ساخته شده‌اند.

جانشین هابل!

تلسکوپ فضایی جیمز وب جدیدترین، پیشرفته‌ترین، بزرگ‌ترین و البته پرهزینه‌ترین تلسکوپ است که تاکنون ساخته شده است! تلسکوپ جیمز وب در سال ۲۰۲۱ به فضا پرتاب شد و از آن به عنوان جایگزین تلسکوپ فضایی هابل یاد می‌شود. این تلسکوپ دارای آینه ۱۸ قسمتی تاشونده است که در حالت باز شده به یک آینه شش و نیم متری تبدیل می‌شود. این تلسکوپ در فاصله‌ای دورتر از هابل نسبت به زمین قرار گرفته است و ابزارهای علمی بسیار پیشرفته‌ای دارد؛ از جمله دوربین مادون قرمز که از آن برای تهیه تصویرهای شبیه می‌شود و دوربین فیلترها، دنباله‌دارها و اجرام آسمانی استفاده تهیه تصویرهای دارای وضوح بالا از کهکشان‌ها و سحابی‌های بسیار دور دست مجهز است.



تلسکوپ‌های فضایی آینده

کشف سیاره‌های فراخورشیدی یکی از مهم‌ترین مأموریت‌های ستاره‌شناسان در آینده است. مطالعه دقیق این سیاره‌ها می‌تواند اطلاعات ارزشمندی درباره نحوه تشکیل سیاره زمین و حیات در اختیار ما قرار بدهد. از طرف دیگر، سیاره‌های فراخورشیدی می‌توانند مکان‌های مناسبی برای حیات فرازمینی و یا حتی خانه دوم انسان در فضا باشند. تاکنون بیش از پنج هزار سیاره فراخورشیدی کشف شده‌اند. دانشمندان با ساخت تلسکوپ‌های فضایی آینده می‌توانند سیاره‌های فراخورشیدی بیشتری را در جهان کشف و بررسی کنند.

آن چه از جام جهان



تمرین جام جهانی در کشتی اقیانوس پیما!

اولین جام جهانی در سال ۱۹۳۰ در کشور اروگوئه برگزار شد. در این رقابت‌ها ۱۳ تیم حضور داشتند که تنها ۴ تیم اروپایی بودند و سایرین از قاره آمریکا در مسابقات شرکت کرده بودند. چهار تیم رومانی، فرانسه، بلژیک و یوگسلاوی همگی سوار بر یک کشتی اقیانوس پیما راهی اروگوئه شدند و در این سفر طولانی ناچار شدند تمرینات خود را در کشتی انجام دهند!

قهرمان غایب

تا قبل از سال ۲۰۰۶ تیم مدافع عنوان قهرمانی به صورت خودکار در رقابت‌های دوره بعد جام جهانی حضور می‌یافت و نیازی به شرکت در رقابت‌های مقدماتی نداشت. به این ترتیب اروگوئه پس از فتح جام جهانی ۱۹۳۰ مستقیماً جواز حضور در بازی‌های سال ۱۹۳۴ را به دست آورد. اما در آن دوره برای حضور در این رقابت‌ها تیم آماده‌ای نداشت. به این ترتیب اروگوئه تنها قهرمانی بود که در دوره بعد جام حاضر نشد.



وقتی تعویض وجود نداشت!

تا سال ۱۹۷۰ خبری از قانون تعویض در جام جهانی نبود و اگر بازیکن تیمی مصدوم می‌شد، مجبور بود با همان شرایط به بازی ادامه دهد. در غیر این صورت تیم وی ناچار بود با نفرات کمتری به بازی ادامه دهد. در نیمه نهایی جام جهانی ۱۹۳۸ مری برزیل به «لئونیداس» بهترین بازیکن خود استراحت داد تا او برای فینال آمادگی کافی داشته باشد. اما برزیل دو گل از ایتالیا دریافت کرد و لئونیداس هم مجبور شد تا آخر بازی روی نیمکت نشسته و شاهد شکست تیم خود باشد!



جشنواره گل در جام جهانی

در جام جهانی ۱۹۵۴ مجموعاً ۲۶ بازی برگزار شد و در این دیدارها ۱۴۰ گل به ثمر رسید! یعنی میانگین ۵/۳۸ گل در هر مسابقه. از جمله این نتایج، برد (۵-۷) اتریش مقابل سوئیس بود که برگلترین دیدار تمام ادوار جام لقب گرفت. از دیگر نتایج پرگل این رقابت‌ها می‌توان به بازی‌های زیر اشاره کرد: مجارستان (۳-۸) آلمان غربی / مجارستان (۹-۰) کره جنوبی / آلمان غربی (۷-۲) ترکیه / بلژیک (۴-۴) انگلستان /



داستان (۰-۵)

از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۸ حتی یک مسابقه جام جهانی بدون گل به پایان نرسید! اما در ۱۹۵۸ دو تیم سوئد و ولز (۰-۰) کردند و انگلستان و برزیل نیز این نتیجه را تکرار کردند. با گسترش بازی‌های دفاعی، این نتیجه در دوره‌های بعد بارها تکرار شد و به این ترتیب جام جهانی ۱۹۵۸ آخرین دوره‌ای بود که میانگین گل در هر بازی به عدد ۳ رسید



فی فوتبالی نمی دانید!



اخراج شد و محروم نشد!

در نیمه نهایی جام جهانی ۱۹۶۲، برزیل موفق شد شیلی را با نتیجه (۴-۲) شکست دهد. در این بازی «گاریشا» بهترین بازیکن برزیل از زمین اخراج شد. اما برزیلی‌ها به این رای اعتراض کردند و مسئولان فیفا اجازه دادند تا گاریشا در فینال مقابل چکسلواکی بازی کند! از قضا این بازیکن از ستارگان برزیل در این دیدار بود و برزیل با برتری (۳-۱) در فینال، قهرمان مسابقه شد.

گلزنی در جوار تماشاگران یاغی

دقیقه ۱۲۰ دیدار فینال جام جهانی ۱۹۶۶ بود. انگلستان (۳-۲) از آلمان پیش بود که گروهی از تماشاگران انگلیسی نتوانستند خود را کنترل کنند و به داخل زمین بازی هجوم آوردند. چند پلیس نیز برای خارج کردن آن‌ها وارد زمین شدند. در گوشه دیگر زمین «جف هرست» انگلیسی به دروازه آلمان نزدیک شد و با شوتی محکم، گل چهارم انگلستان را به ثمر رساند. هیچ کس نفهمید در هنگام به ثمر رسیدن این گل، چند نفر در میدان حضور داشتند!



۴۴ سال بدون پناستی

از اولین دوره جام جهانی تا سال ۱۹۷۴ سابقه نداشت که در هیچ فینالی، خطایی پناستی رخ دهد. تا این که در دیدار هلند و آلمان غربی در سال ۱۹۷۴، هلندی‌ها در همان دقیقه اول صاحب پناستی شدند و «یوهان نیسکنس» با به ثمر رساندن آن، نام خود را در تاریخ ثبت کرد. اما دقایقی بعد، یک پناستی به سود آلمان رخ داد و «پل برایتنر» بازی را به تساوی کشاند و زمینه ساز برتری (۲-۱) آلمان شد. سی سال بعد برای اولین بار یک فینال با تساوی به پایان رسید و برزیل با برتری (۳-۲) در ضربات پناستی مقابل ایتالیا قهرمان مسابقات شد.



گل زد و تیرباران شد!

در سال ۱۹۹۴ تیم کلمبیا به عنوان یکی از مدعیان فتح جام وارد رقابت‌ها شد. اما این تیم در نخستین دیدار خود با نتیجه (۱-۳) از رومانی باخت تا دیدار این تیم مقابل آمریکا به مسابقه‌ای با اهمیت بدل شود. در این مسابقه «آندراس اسکوبار» مدافع کلمبیا دروازه تیم خود را باز کرد و سبب شکست (۲-۱) تیم خود شد. او چند روز بعد و در بازگشت به کشور خود، در حالی که در کافه‌ای نشسته بود توسط فردی مهاجم، تیرباران شد و جان خود را به خاطر «گل به خودی» از دست داد!



بادوام‌ترین بازیکنان

«آنتونیو کارباخال» دروازه‌بان مکزیک از ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۶ در پنج جام جهانی به میدان رفت و در ۱۱ بازی پیراهن کشورش را به تن کرد. او مدت‌ها رکورددار حضور در جام جهانی بود تا این که در سال ۱۹۹۸ «لوتهار ماتئوس» آلمانی در پنجمین جام جهانی زندگی خود به میدان رفت. ماتئوس از ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۸ در ۲۵ دیدار پیراهن آلمان را به تن کرد.



من ریاکار هستم!

لحظه‌های
فیروزه‌ای

مجید ملامحمدی

تصویرگر: حسین آبیونز

مرد تنها نشسته بود روی یک تپه خاکی کوچک که نزدیک دروازه شهر بود؛ درست در چند قدمی یک چاه که حوضچه‌ای در کنارش داشت. مردمی که از بیرون شهر پا به آنجا می‌گذاشتند، سر آن چاه می‌نشستند و برای خودشان و مرکب‌هایشان آب بر می‌داشتند. مرد تنها نگاهشان می‌کرد و برایشان افسوس می‌خورد.

- چه حال و روزی دارند این مردم نادان! کاش به جای این همه جان‌کندن و دنبال مال دنیا دویدن، کمی هم می‌نشستند و غرق در عبادت خدا



می‌شدند. نگاه کن! خیلی‌هایشان چاق و فربه شده‌اند و به سختی راه می‌روند، اما کمی به خاطر عبادت خودشان را به زحمت نمی‌اندازند!

از دور قافله‌ای از شتران را دید. شش شتر سریع از دروازه شهر رد شدند تا سر حوضچه چاه بروند. ساربان پیشاپیش آن‌ها بود و دو کارگرش عقب شترها می‌دویدند. ساربان را شناخت. ساربان بلال بود که در شهرشان شتربانی می‌کرد. ساربان به او رسید، با حسرت نگاهش کرد، اما نه سلامی گفت و نه حرفی زد. فقط سر تکان داد و با خود گفت: «نگاه کن، هیچ حرکتی به خود نمی‌دهد! نه کاری نه تلاشی!»

آسمان داشت رو به غروب می‌رفت. باد سردی دوید روی پیراهن گشاد و کهنه‌اش. مرد تنها برخاست و یادش آمد که شب را باید برای عبادت و شب زنده‌داری به مسجد قدیمی شهر برود. آفتاب داشت رنگ می‌باخت. مرد تنها، پاهایش را از زمین کند و به طرف خانه‌اش رفت. او با خودش می‌گفت: «دیدنی آن ساربان چه شکلی نگاهم کرد؟ اصلاً سلام هم نگفت! من نباید عبادتم را به رخ این مردم بکشم. باید تنهای تنها باشم؛ نه ریا* کنم، نه به میان مردم بروم. همسر و بچه‌هایم هم بی‌کس نیستند. خدا روزی‌شان را می‌رساند.»

دم در خانه‌اش ایستاد. در چوبی را نیمه‌باز کرد و صدا زد:

– من امشب تا صبح باید در مسجد باشم. منتظر من نباشید.

زن او تا آمد حرفی نزن، در را بست و راه افتاد طرف مسجد. باز هم با خود حرف زد:

– چقدر ریا! چقدر رفتن به میان مردم و نشان دادن خود به آن‌ها! خدایا من دیگر نمی‌خواهم ریاکار باشم!

به مسجد رسید. نگاهش به جست و خیز در میان مسجد قدیمی شهر چرخید. وقت نماز شده بود. پنهانی پشت ستونی رفت و دور از چشم مردم که به نماز جماعت مشغول بودند، به نماز ایستاد. مردم به خانه‌هایشان رفتند و او تنها ماند. در چوبی مسجد نیمه باز بود. مرد تنها چشم به

آسمان دوخت و گفت: «خدایا امشب دیگر ریا نمی‌کنم. من می‌خواهم فقط برای تو نماز بخوانم.» چراغدان کوچکی بر تاقچه کنار مسجد روشن بود؛ اما کم‌رنگ می‌سوخت. هوای مسجد مثل بیرون سرد نبود. مرد تنها مشغول نماز که شد، همه چیز دنیا را از یاد برد. او خواند و خواند تا صدایی شنید. جا خورد. در همان حال فکر کرد شاید کسی در مسجد است! به آن صدا محل نداد و دوباره غرق در نماز شد. آن صدا مثل تکان خوردن و نشست و برخاست یک نفر بود که دوباره به گوشش نشست. با خودش فکر کرد: «ای دادِ پیداد! مثل اینکه یک نفر دیگر هم در مسجد هست! حتماً از بزرگان شهر است که مثل من برای عبادت به مسجد آمده!» به نمازش ادامه داد. آن صدا باز هم به گوش او نشست. در فکر شد.

– باید نمازم را بهتر بخوانم و صدایم را بلندتر کنم. حتماً آن مرد مرا می‌شناسد.

خودش را جمع و جور کرد تا بهتر نماز بخواند. مرد تنها هنوز هم وجود آن یک نفر را حس می‌کرد و مراقب بود آداب نمازش را به خوبی انجام بدهد. او با دقت و «مراقبه» نمازش را خواند و خواند تا سپیده صبح از راه رسید. نشست تا نفسی تازه کند. ناگهان سایه‌ای را در کنار خود دید. سرچراند طرف راست خود. گربه‌ای تنها را دید که داشت از کنارش رد می‌شد. گربه نگاه سردی به او کرد و از در مسجد بیرون رفت. مرد تنها حسابی جا خورد. نزدیک بود قلبش از جا کنده شود. حرف در گلویش گیر کرده بود و نمی‌توانست به راحتی حرفی بزند. او بریده‌بریده با خود گفت: «خدایا من دوباره ریا کردم. این بار ریای من در مقابل یک حیوان بود و من فکر می‌کردم که او یک انسان است. گربه‌ای که به خاطر سرما به مسجد پناه آورده بود.»

* به معنی خودنمایی، دورویی

۱. حیواناتی چون اسب، شتر و الاغ که در زمان‌های قدیم برای رفتن به سفر از آن‌ها استفاده می‌شد.

۲. مواظبت از نفس خود و دوری از گناه.

۳. با استفاده از شعر عطار نیشابوری، کتاب الهی‌نامه، بخش پنجم.

روزهای

روزهای مانا

لیلا جلیلی



۱۲ آذر، ولادت حضرت زینب(س) و روز پرستار

هر سال روز تولد حضرت زینب(س) را برای قدردانی از پرستاران جشن می‌گیرند. علت این نام‌گذاری آن است که حضرت زینب(س) در واقعه کربلا پرستاری امام زمانش، حضرت زین‌العابدین(ع) و دیگر بیماران و مصیبت‌زده‌گان اهل بیت(ع) را برعهده داشت.

۲۵ آذر، روز پژوهش

«شورای فرهنگ عمومی کشور»، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی برای توسعه فرهنگ پژوهش در جامعه، روز بیست و پنجم آذر را روز پژوهش نام نهاد. در سال ۱۳۷۹ نیز آخرین هفته آذر توسط وزارت علوم و فناوری «هفته پژوهش» نام‌گذاری شد که این نام در سال ۱۳۸۴ به «هفته پژوهش و فناوری» تغییر کرد. پژوهش برای پیشرفت و توسعه همه‌جانبه هر جامعه‌ای ضروری است. قدرت و استقلال هر کشوری بر پژوهش و تولید علم استوار است. امروزه اهمیت علم و دانش بر کسی پوشیده نیست. همه‌آدیان آسمانی بر کسب علم و دانش تأکید دارند و پیشرفت و ترقی در راه علم را بسیار مهم می‌دانند. بدون شک دین مبین اسلام بیش از هر دین و آیین دیگری به علم بها داده و انسان‌ها را به تعلیم و تعلم فراخوانده است. علم سرچشمه قدرت، دانایی و توانایی است. امام علی(ع) در این مورد فرموده است: «العلم سلطان»؛ یعنی علم قدرت، اقتدار، برتری و آقایی است.

هر انسان، گروه و ملتی می‌تواند با استفاده از قدرتی که علم برای او به‌همراه می‌آورد، بر دیگران تسلط و برتری داشته باشد و در آن‌ها حس نیاز و وابستگی به خود ایجاد کند؛ مانند قدرت اقتصادی، قدرت صنعتی، قدرت فرهنگی و قدرت سیاسی. کشورهای استکباری پیشرفت‌های علمی، دفاعی و فرهنگی را تنها برای خود می‌خواهند و رشد بقیه کشورهای را خطری برای خود حس می‌کند. چنانچه دیده‌ایم هدف دشمن از ترور شخصیت‌های علمی و دانشمندان کشور سرکوب علم و دانش است. در صورتی که اگر کسی به دنبال علم و دانش نرود، دیگرانی که دارای این قدرت علمی هستند بر او کنترل و نفوذ خواهند داشت. راه مقابله با استکبار نیز تولید علم است، زیرا اگر کشوری مرجع علم باشد، سایر کشورها برای کسب علم به آن مراجعه می‌کنند.



۷ آذر، روز نیروی دریایی

سالروز حماسه آفرینی و رشادت‌های کارکنان ناوچه موشک‌انداز «پیکان».

پایانه‌های نفتی «البکر» و «الامیه» از بزرگ‌ترین مراکز صدور نفت و از مهم‌ترین منابع اقتصادی رژیم بعث عراق به حساب می‌آیند. در دوران دفاع مقدس، دلاوران نیروی دریایی به کمک نیروی هوایی ارتش توانستند این پایانه‌ها را تصرف کنند. در هفتم آذر ماه ۱۳۵۹، نیروهای بعثی به یاری کشورهای نزدیک صحنه عملیات، در صدد بازپس‌گیری این پایانه‌ها برآمدند. در طول این جنگ نابرابر ناوچه پیکان به تنهایی توانست تعدادی از کشتی‌ها و هواپیماهای بعثی را نابود کند، اما سرانجام پس از ساعت‌ها نبرد بی‌امان، بر اثر اصابت موشک به‌همراه کارکنان فداکار و شجاع خود در آب‌های خلیج فارس غرق شد.

برای قدردانی از زحمات و رشادت‌های نیروی دریایی ارتش در دفاع از ساحل‌ها و دریاهای کشور هفتم آذر را روز نیروی دریایی ارتش نامیده‌اند تا یاد این شهدای عزیز و عالی‌قدر برای همیشه باقی بماند.

۹ آذر، روز بزرگداشت شیخ مفید

روز بزرگداشت محمد بن محمد بن نعمان، مشهور به «شیخ مفید». از بزرگان علم کلام و فقه بود و مکتب کلامی شیعه در عصر او به اوج کمال رسید. بنا بر گفته شیخ طوسی، شاگرد برجسته شیخ مفید، او حدود دویست عنوان کتاب تألیف کرده است که از معروف‌ترینشان می‌توان به «المقنعه» اشاره کرد.



۵ آذر، روز بسیج مستضعفان

بسیج مستضعفان به فرمان امام خمینی (ره) برای به کارگیری نیروهای داوطلب مردمی در راستای تحقق هدف‌های انقلاب اسلامی در پنج آذر ماه سال ۱۳۵۸ تشکیل شد و پس از تصویب «مجلس شورای اسلامی» در دی ماه ۱۳۵۹ به صورت قانونی به رسمیت شناخته شد.

آداب و رسوم شب یلدا

در شب یلدا معمولاً خانواده‌ها در منزل بزرگ‌تر فامیل دور هم جمع می‌شوند و تا نیمه شب در کنار هم وقت می‌گذرانند و شعرهای حافظ را می‌خوانند. همچنین خیلی از افراد به فال حافظ گرفتن در این شب اعتقاد دارند و آن را خوش‌یمن می‌دانند. بزرگ‌ترها به مثل‌گویی می‌پردازند. مثل‌گویی در واقع نوعی شعرخوانی و داستان‌خوانی است که در قدیم اجرا می‌شده. به این صورت که خانواده‌ها در این شب دور هم جمع می‌شدند و بزرگ‌ترها برای همه قصه تعریف می‌کردند. مثل‌ها قصه‌های کوتاه و داستان‌های غیرواقعی‌اند. در هر نقطه‌ای از کشور قصه‌های مربوط به فرهنگ خودشان رواج بیشتری دارد. مثلاً آذربایجانی‌ها قصه حسین کرد شبستری می‌خوانند و خراسانی‌ها بیشتر داستان‌های شاهنامه را تعریف می‌کنند.

یکی دیگر از رسم‌های شب یلدا پخش کردن میوه‌های خشک و خشکبار بین دوستان و همسایه‌ها است. در این شب معمولاً آجیل و میوه به ویژه انار و هندوانه تهیه می‌کنند. رنگ قرمز این میوه‌ها به عنوان نماد درخشش زندگی است. اکثر خانواده‌ها همه خوردنی‌ها را روی یک کرسی قرار می‌دهند که افراد دور آن می‌نشینند. همه می‌دانیم که طولانی‌بودن شب بهانه‌ای بیش نیست؛ هدف دور هم جمع‌شدن و همدل‌شدن با نزدیکان است. در چنین شبی که همگی گرد هم می‌آییم و بیدار می‌مانیم، این بیداری می‌تواند برایمان یادآور بیداری و آگاهی در تمام لحظه‌های زندگی باشد. اگر قرار باشد آیین‌ها را به صورت کلیشه‌ای فقط تکرار کنیم، از محتوا، هدف و پیام اصلی خود دور می‌شویم و تنها جنبه تشریفاتی پیدا می‌کنند. تفکر در مورد این رسم و رسومات و دلیل وجود و اهمیت‌شان، به اندازه برگزار کردن بی‌عیب و نقصشان مهم است.

یکی از زیاده‌های مهم ادبی خاورمیانه در طول سده چهارم تا هشتم میلادی بوده است.

۳۰ آذر، شب یلدا

شب یلدا یا شب چله یکی از قدیمی‌ترین جشن‌های ایرانی است که از تاریخ و پیشینه قدیم ایران به یادگار مانده. این شب از تمام شب‌های سال بلندتر است و اجداد ما هر سال آن را جشن می‌گرفته‌اند. شب یلدا در واقع از زمان غروب آفتاب در آخرین روز پاییز، یعنی ۳۰ آذر، شروع می‌شود و با طلوع آفتاب در اولین روز زمستان، یعنی اول دی، به پایان می‌رسد. این شب مصادف با انقلاب زمستانی در نیم‌کره شمالی است که از این تاریخ به بعد شب کوتاه‌تر و روز بلندتر می‌شود.

در زمان‌های قدیم، مردم بر این باور بودند که نور، روز و خورشید، نماد آفریدگار و نیکی، و شب و سرما نشانه‌های اهریمن و پلیدی است. در تصورات آن‌ها، شب و روز در جدالی همیشگی به سر می‌بردند. روزهای بلندتر، نشانه پیروزی روشنایی، و روزهای کوتاه‌تر نشانه غلبه تاریکی بود. به همین دلیل آن‌ها آخرین روز پاییز را که بلندترین شب سال است جشن می‌گرفتند. چرا که روزها کم‌کم طولانی‌تر می‌شوند و نور بر تاریکی پیروز می‌شود. این جشن، یعنی روز اول دی‌ماه را، «نود روز» هم می‌گویند؛ چون میان آن تا نوروز درست نود روز فاصله است.

ریشه واژه یلدا

یلدا واژه‌ای سریانی* به معنای زایش و تولد است. این معنا، از بررسی و تحقیق در واژه‌نامه‌ها و کتاب‌های تاریخی به دست آمده است. ابوریحان بیرونی، دانشمند همه فن حریف و تقویم‌شناس، در کتاب «آثار الباقیه» از شب یلدا با نام «میلاد اکبر» یاد می‌کند و منظور از این نام را میلاد خورشید دانسته است.

شب یلدا و علم نجوم

از شروع تابستان، هر روز خورشید از جای دیروزش کمی نزدیک‌تر به جنوب طلوع می‌کند. به همین ترتیب موقع غروب هم از جای قبلیش کمی نزدیک‌تر به جنوب غروب می‌کند. این اتفاق باعث می‌شود که خورشید هر روز از مرکز آسمان به سمت جنوب نزدیک‌تر شود و طلوع و غروب زودتر اتفاق بیفتد که نتیجه آن کوتاه‌شدن طول روز و افزایش زمان تاریکی است. روز اول دی، خورشید در زمان طلوع به پایین‌ترین حد جنوبی‌اش، یعنی ۵۲۳ درجه شرقی می‌رسد. این موقعیت زمین را «انقلاب زمستانی» می‌نامند.

از این روز به بعد، مسیر جابه‌جایی‌های طلوع خورشید معکوس می‌شود. یعنی نقاط طلوع و غروب از سمت جنوب دورتر و به شمال نزدیک‌تر می‌شوند. به همین ترتیب روزها بلند و شب‌ها کوتاه‌تر می‌شوند و این رویداد در یکم تیر ماه از نو تکرار می‌شود.



در خواندن غرق نشوید!

نقاشی را تصور کنید که علاقه‌ای به تماشای نقاشی دیگران ندارد. یا فیلم‌سازی که تنها فیلم‌های خودش را تماشا می‌کند. این‌ها به همان اندازه‌ای عجیب و محال هستند که بگوییم نویسنده‌ای هست که هرگز کتاب نمی‌خواند.

خواندن هم مثل نوشتن یک مهارت است که باید آن را یاد بگیرد. اگر نه در میان انبوهی از کتاب‌ها سردرگم و گنگ خواهید ماند. کسانی که بهتر و با کیفیت‌تر کتاب می‌خوانند، احتمالاً نویسنده‌های بهتری هم خواهند شد. این تنها یک ادعای خشک و خالی نیست و چند دلیل می‌توان برای آن بیان کرد:

کسی که مطالعه متنوع دارد، با انواع سبک‌ها و گونه‌ای (ژانرهای) نوشتن آشنا می‌شود و احتمالاً زودتر از دیگران سبک مورد علاقه خودش را پیدا می‌کند. نویسنده‌ای که انواع سبک‌های نوشتاری، مثل داستان، مقاله، جستار و روایت را ببیند و بشناسد، جسارت و اعتماد به نفس بیشتری برای نوشتن پیدا می‌کند. خواندن زیاد باعث می‌شود کلمه‌های بیشتری یاد بگیرند و دایره واژگانشان غنی‌تر می‌شود. متنی که فقط چند تا غلط املایی و دستوری داشته باشد، اعتباری پیش خواننده ندارد. نویسنده باید به زبانی که با آن می‌نویسد مسلط باشد و بدون اشتباه از آن استفاده کند. با خواندن زیاد است که می‌توان به

چه کار کنید؟ چگونه بهتر و مفیدتر کتاب بخوانید؟

قبل از هر چیز یک نقشه راه داشته باشید. بدانید که در چه مسیری و در چه قالب‌هایی کتاب می‌خوانید. البته در شروع کار می‌توانید تنوع زیادی داشته باشید تا علاقه خودتان را پیدا کنید. بعد از آن است که باید روی علاقه خودتان تمرکز کنید و دقیق‌تر به مطالعه بپردازید. کسی که می‌خواهد نویسنده شود، نباید تنها برای لذت بردن کتاب بخواند. هر متن فرصتی است برای یادگیری بیشتر روش‌ها و فنون (تکنیک‌های) نویسندگی. پس با حواس جمع‌تری کتاب بخوانید و ببینید نویسنده چه نوشته و چگونه نوشته.

یک دفترچه یادداشت داشته باشید. جمله‌ها و

راه‌های ارتباطی شما برای فرستادن متن و داستان، را اینجا می‌توانید به نشانی:
nojavan@roshdmag.ir
یا شماره پیامک ۳۵۰۰۸۹۹۵۹۶

پاسخ سرگرمی

۱. ۱۳ مثلث.

۲. ۱

دو ردیف اول عددها را ۲۸۹ و ۳۲۴ بخوانید. الگوی کار به این صورت است:

$$289 = 17 \times 17$$

$$324 = 18 \times 18$$

$$361 = 19 \times 19$$

بنابراین جای علامت سؤال عدد یک را باید قرار دهید.

۳. عدد ۲

حاصل جمع عددهای داخل همه شش ضلعی‌ها ۳۳ است.

۴. عدد ۸

حاصل ضرب دو عدد اول و سوم در هر ردیف عددهای دوم و چهارم ردیف‌ها را تشکیل می‌دهند.

۵. عدد ۴

$$18 = 3 \times 6$$

$$24 = 4 \times 6$$

$$63 = 7 \times 9$$

$$42 = 6 \times 7$$

۶. ۸۹

عدد ستون اول در عدد ستون دوم ضرب شده است و سپس این دو عدد با هم جمع شده‌اند و حاصل آن‌ها عددهای ستون سوم را تشکیل داده است.

۷. ۱۲:۲۰ دقیقه

۸. سودودو کو

۲	۸	۵	۳	۱	۷	۴	۹	۶
۴	۹	۸	۲	۵	۶	۳	۱	۷
۶	۱	۷	۵	۳	۸	۲	۴	۹
۱	۷	۹	۸	۲	۳	۶	۵	۴
۳	۶	۱	۹	۸	۴	۷	۲	۵
۵	۳	۴	۷	۶	۹	۱	۸	۲
۷	۲	۳	۱	۴	۵	۹	۶	۸
۹	۵	۶	۴	۷	۲	۸	۳	۱
۸	۴	۲	۶	۹	۱	۵	۷	۳

بیشتر بخوانیم

هدیه سفید

این کتاب جلد پانزدهم از مجموعه «هدیه سفید» است که درباره کتاب‌خوانی و کتابخانه‌هاست و بخش‌های متنوعی دارد. در بخش اول، داستانی به نام «من و گالیور و مرتضی» آورده شده است. در بخش «از نگاه نوجوانان» داستانی درباره نوروز و کتاب‌های گمشده قفسه تاریخ روایت می‌شود و در بخش «راه نویسندگی»، فوت‌وفن نویسنده شدن ارائه شده است.

مؤلف: گروه مؤلفان

ناشر: مؤسسه انتشارات کتاب

نشر وابسته به مؤسسه فرهنگی هنری و اطلاع رسانی ایران نمایه

سال چاپ: ۱۴۰۰

تلفن: ۰۲۱۶۶۵۰۱۵۴۰



کلمه‌های خوب و تازه را بنویسید و یاد بگیرید. به مرور متوجه می‌شوید که خودتان هم نویسنده بهتری شده‌اید.

هر نویسنده‌ای در یک زمینه مهارت بیشتری دارد. مثلاً یکی نثر و زبان زیبایی دارد، یکی دیگر می‌تواند از «عنصر تعلیق» خیلی خوب استفاده کند و خواننده را دنبال خودش بکشد. نویسنده دیگری قصه‌گوی خوبی است و... اگر می‌خواهید در زمینه‌ای یاد بگیرید، کار نویسنده‌هایی را بخوانید که در آن زمینه قوی هستند.

رونویسی کنید. بله، به همین راحتی. متن‌های قوی را جلوی‌تان بگذارید و از روی آن‌ها بنویسید و با صدای بلند بخوانید. این کار معجزه می‌کند. می‌بینید که خودتان هم خیلی بهتر از قبل می‌توانید بنویسید. حتی اگر بخواهید می‌توانید متن را به شیوه خودتان تغییر دهید و چیزهایی به آن اضافه یا از آن کم کنید. نگران نباشید. این تنها یک تمرین نویسندگی است.

مثل یک منتقد کتاب بخوانید. فکر نکنید هر چیزی که نویسنده روی کاغذ آورده، حتماً درست است. شما اگر جای نویسنده بودید آن موضوع را چطور می‌نوشتید؟ به این فکر کنید.

مطالعه را به یک عادت روزانه تبدیل کنید تا بیشترین نتیجه را بگیرید.

به عنوان آخرین نکته یادتان باشد که اگر می‌خواهید نویسنده شوید، نوشتن اولویت شماست نه خواندن. خیلی‌ها آنقدر در خواندن کتاب‌ها غرق می‌شوند که نوشتن را فراموش می‌کنند. پس خواندن تا جایی خوب است که مانع نوشتن نشود.

عصرانه نوکی

مواد لازم

نان خشک (لواش): یک عدد
گوچه فرتی: یک عدد
سبزی خوردن: سبزی خوردن
پنیر: پنیر
گردو: پنچ عدد
خیار: دو عدد
پیاز داغ: به گرم

طرز تهیه:

مقداری پیازداغ به اندازه دلخواه آماده می کنیم.
را به صورت نگینی خرد می کنیم.
پنیر و نان خشک را هم خرد می کنیم.
مقدار کمی آب به روی آن می بینیم.
شده را به صورت توپ های کوچک در می آوریم.
توپ ها را در ظرف پذیرایی می دهیم تا جا بیفتد.
حالا عصرانه ما آماده است.



با هم ببینیم

فوت آشپزی

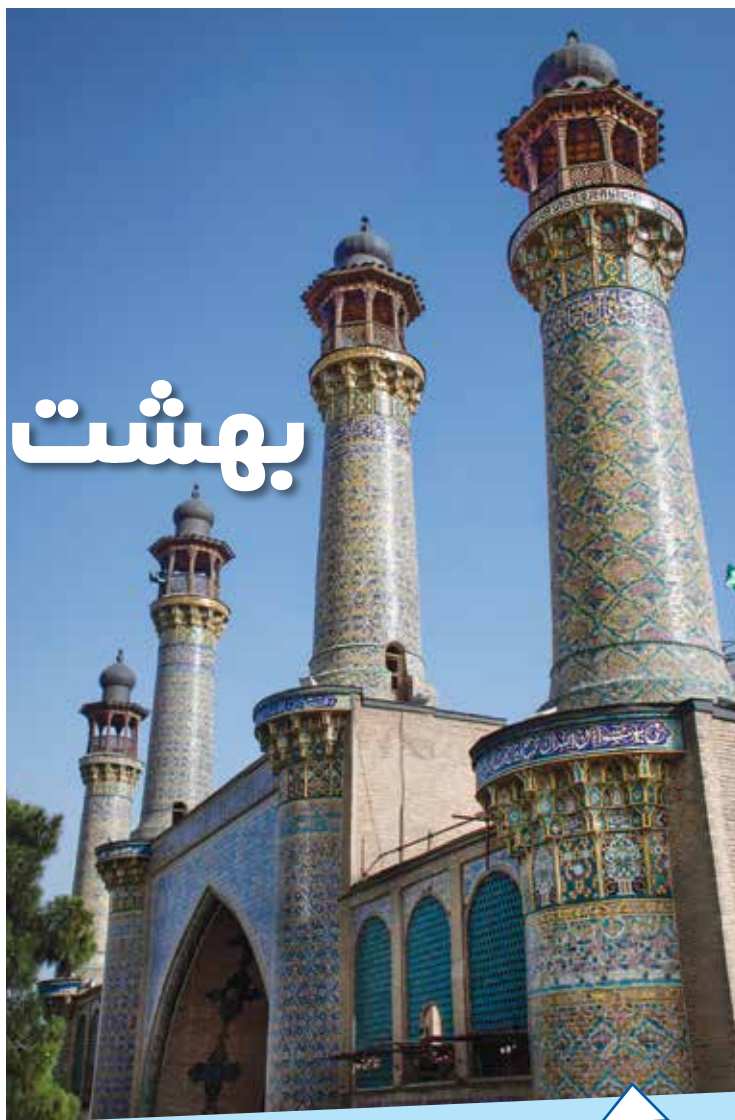
این عصرانه را مردم قزوین معمولاً با نان لواش خشک قزوینی، پنیر کوزه ای (کهنه) و به جای آب با چند قاشق دوغ آماده می کنند.

ایران ما

متن و عکس: محمد مهدی بهمنی

بهشت بهارستان

یکی از بزرگ‌ترین و مفصل‌ترین بناهای مذهبی در تهران، «مدرسه عالی شهید مطهری» یا «مسجد مدرسه سپهسالار» است. تقریباً از همان سال‌های نخست ظهور اسلام مسجدها دو کاربرد اصلی داشتند: نخست مکانی برای عبادت مؤمنان بودند و دوم محلی برای درس و بحث معلمان و شاگردان. کلاس‌های درس طلبه‌های علوم دینی معمولاً یا در ایوان و یا شبستانی که هنگام اذان محل برپایی نماز بود، بر گزار می‌شد. به همین خاطر احساس نیاز می‌شد بناهایی ساخته شود که به یک اندازه برای هر دو کار فضا داشته باشد؛ برای عبادت و تحصیل. نهضت ساخت مسجد مدرسه از هزار سال پیش آغاز شد و در طول تاریخ همیشه مورد توجه نیکوکاران بود. در گذشته بسیاری از خیران علاقه‌مند بودند که یک مسجد مدرسه از خود به یادگار بگذارند تا خیر دنیا و آخرت نصیبشان شود.



نشان مسجد

سازنده این مناره‌های باشکوه که گویی دوست دارند رشد کنند و بیشتر و بیشتر قد بکشند، استاد **حسن معمار قمی** است. استاد حسن این مناره‌ها را بر ضلعی از حیاط که رو به قبله دارند ساخته است. او با ساخت این مناره‌ها، مسجد را در مجموعه سپهسالار برجسته و مشخص کرده‌است. استاد حسن قمی به تنهایی سهم بزرگی در ساخت بناهای فاخر و زیبا داشته‌است. او بجز همکاری با **میرزا محمد خان سپهسالار** برای ساخت مسجد مدرسه‌اش، به حاکم شهر قم هم کمک کرد تا رویاهایش برای این شهر را به واقعیت تبدیل کند.

یادگار چشم‌نواز

تمام بخش‌های مسجد مدرسه سپهسالار دور تا دور این حیاط جمع شده‌اند. ضلع رو به قبله از آن مسجد است و باقی اضلاع حیاط را حجره‌های محل زندگی طلبه‌ها و اتاق‌های درس و بحث گرفته‌اند. سپهسالار آنقدر عمر نکرد که مجموعه عالی مسجد و مدرسه‌اش را ببیند اما مجموعه او برای سال‌ها چشم‌های بسیاری را نوازش کرده‌است.



شبستان زیبا

برای تماشای یکی از زیباترین بخش‌های مسجد باید چشم تنگ کرد و پا به شبستان نیمه تاریک تابستانی مجموعه گذاشت. به نظر بسیاری از صاحب‌نظران این شبستان، زیباترین بخش مجموعه است. شبستان بزرگ و خنک مسجد، محل اقامه نماز در روزهای گرم پایتخت بوده است. تزئینات این بخش از مسجد متفاوت از تمام مجموعه است. هنرمندان کاربرد قاجاری سال‌هاست با گچبری‌های این شبستان و نقوش هندسی، گل و بته و کتیبه‌های خط خوش گچی، هنرشان را به رخ بینندگان می‌کشند.



نمایشگاه

مسجد مدرسه عالی شهید مطهری (سپهسالار) نمایشگاهی است از بهترین نمونه‌های هنرهای تزئینی. سنگ تراشان دوران قاجار نقش‌هایی را با ظرافت روی سنگ تراشیده‌اند که به سختی می‌توان آن‌ها را با قلم و به این زیبایی روی کاغذ طراحی کرد. نقش‌های گیاهی شبیه به طبیعت، مانند همین گل‌های زنبق و رُز، و نقش مناظر و بناهایی که در این دوران بسیار تحت تأثیر غرب بود.

بهشت معمار قمی

استاد حسن معمار قمی سعی کرده در خیابان بهارستان تهران، بهشتی برای نمازگزاران و طلبه‌های علوم دینی بسازد. بهشتی از آجر و گچ و سنگ و کاشی. معماران ایرانی وقتی مشغول ساخت یک بنای مذهبی می‌شدند بخاطر اعتقادات مذهبی‌شان، تمام همت و سعی خود را صرف ساخت آن می‌کردند. به همین علت است که اگر کسی بخواهد بهترین نمونه‌های هنر معماری هر شهر یا هر دوران تاریخی را ببیند، باید حتماً سری به مساجد و مدارس مذهبی‌اش بزند.



یلدا

شب بر خاستن

و خواستن است

بر خاستن از خواب غفلت
و خواستن «خیر»
از خداوند متعال

شب یلدا نخستین شب زمستان و طولانی‌ترین شب سال است.
عیادت از بیماران و سالمندان، و دیدار با خویشاوندان از جمله آداب
پسندیده است که مردم ایران در شب یلدا
و دیگر شب‌های یلدا زمستان به عمل می‌آورند.
رسم پسندیده هدیه دادن و هدیه گرامی اسلام (ص) فرموده است:
«به یکدیگر هدیه دهید تا دل‌هایتان به هم مهریان شود»
زیرا کینه‌ها را از بین می‌برد.
(الکافی ۱۴/۱۴۶/۵)